

اطلاعات

تعزیه: نمایش بومی پیشرو ایران

پیتر چلکوفسکی /*ترجمه داوود حاتمى بخش سوم و پایانی*



را برای استفاده [در تعزیه] تیمور و نیز یک اتومبیل جدید دربار را برای لافگاه در تعزیه[سلیمانبنی به عاریت داد. متن تعزیه‌نامه‌ها در آغاز ساده و پیش از قدرت نمایشی (دراماتیک)– که از طریق استفاده ماهرانه از بیان، درگیری و گرافیکی حاصل می‌آید–بر حقایق کلی متمرکز بود اما به تدریج در طول سده نوزدهم، از نظر ادبی تکامل یافته‌تر و پیراسته‌تر شدند. آنها از نظر محتوامادی‌تر و از نظر جنبه‌های ظاهری نیز باشکوه‌تر شدند و کم‌کم در قلمرو روستاها و سنن قومی، که پس زنده و طبیعی و مبتنی بر هنر قومی، قصه‌های قومی و مذهب عمومی بودند، رسوخ یافتند و رنگ مفاهیم اجتماعی گرفتند و متبلور گردیدند. برای وسعت بخشیدن به دامنه تعزیه و فرود بر تنوع باده مادی آن، جنبه‌یخوانایی یا گریز، معمول شد. این گریزها مبتنی بر قصص توراتی و قرآنی و نیز افسانه و سنن ملی بود. تماشاگران با مطرح شدن اعمال این قهرمانان کوبیک، به تشخیص رزجهای خود می‌رسیدند. به ویژه زنان، مایه تشفی خاطر بوده زیرا ازرنجپایشان در مقایسه با مصائب قربانیان کریلا پس ناچیز می نمود.

به رغم انتقاد قابل‌اولیای دینی که ترسیم و تجسیم قدسیان را برای انسانهای فانی، توهین به مقدسات می‌دانستند، تعزیه (شبه‌خوانی) هرچه بیشتر مورد علاقه مردم واقع می‌شد، اگرچه راه که به هیچ وجه به‌دهه‌نخست‌ها به محرم منحصر نبود، تا پایان ماه‌بعد، صفر، ادامه یافت. نمایشهای بزرگداشت زادروز پیامبر(ص) یا ائمه(ع) بهانه خوبی برای تداوم نمایشها در ماههای دیگر بود. آخر اینکه درخواست بعضی از مردم برای تعزیه‌خوانی، به شکرتان بازگشت سالم از سفر، بازیافت سلامت، یا مراجعت از زیارت سبب می‌شد که گروه‌های تعزیه‌گردان در تمام طول سال به اجرای نمایش بپردازند. در پایان سده نوزدهم، تعزیه در آستانه واژن یک تئاتر غیر مذهبی ایرانی قرار گرفت؛ ولی در نتیجه دگرگونی‌های مهم اجتماعی و سیاسی، حامیان و مشوقان خود را از دست داد. پس از آن، تعزیه به صورت عملی انتقاعی درآمد که نه در شهرها– که در آن زمان مقلد صور هنر غربی بودند– بلکه در مناطق روستایی تمرکز یافت. بازیگران برای در اختیار گرفتن اماکن پرسود برای اجرا در سبیز بودند و اغلب مجبور می‌شدند که اماکن مزبور را از حکمران‌های محلی اجاره کنند. بازیگران معمولاً نمایش را در وسط مهمترین وقایع قطع می‌نمودند و از تماشاگر آن اعانه جمع می‌کردند. رقابت در میان گروه‌های تعزیه‌خوان به سرعت تسخها و اغوا و انتقال بازیگران از گروهی به گروه دیگر منجر می‌شد. چون گروه‌های سیاسی مخالف از دسته‌های نمایش برای پیشبرد اهداف خود استفاده می‌کردند، بعدها دولت تحدیداتی بر اجراها تحمیل کرد.

اگر چه بعضی از متقدان نوشته‌اند این عقب‌نشینی به شهرها و روستاها تأثیر زاینبار و سریعی بر تعزیه نهاد، اما یک امر بسیار قوی وجود دارد که نشان می‌دهد بر عکس، آن را پیراست و ماندگاری بخشیده زیرا سنن روستایی ایران، با خاستگاه‌های مذهبی خود، ساده‌تر، متشکل‌تر و تئاتری‌تر از سنن شهری است. تحلیلات سنن روستایی به ضروریات زندگی پیوسته‌تر و کمتر تزارعی و روشنفکرانه است، یا کمتر به جنبه تماشایی توجه دارد. در محیط محلی امکانات بالقوهٔ بیشتری برای برقراری ارتباط میان بازیگر و تماشاگر وجود دارد.



و واقع می‌توان گفت که تعزیه روستایی سدهٔ بیستم پیشرو ناخودآگاه «تئاتر بی چیز» (غیرتشریفاتی، ساده) است؛ تئاتری که در مجموع مشارکت تماشاگران را می‌طلبد و انعطاف پس پویایی دارد، چه در اینجا هیچ مرز زمانی و مکانی وجود ندارد. برای مثال، پاپلئون بناپارت می‌تواند بر صحنه، از کنار حسین ^ع، مریم مقدس، اسکندر و ملکهٔ شاپا ظاهر شود. متن نمایش تعزیه ثابت نیست؛ وقایع هر مجلس را می‌توان برای خوشایند حال بازیگران و تماشاگران و فضا در حرکت دیگر گنجانند. تعزیه‌گردان [معین‌البگاه] در همه جا حاضر است و هر حرکت بازیگران، نوازندگان و تماشاگران را در تنظیم می‌کند. او پیوسته بر صحنه است، کلام بازیگران را به آنها می‌رساند یا یادآور می‌شود، به کودکان و بازیگران ناشی یاری می‌رساند و اسباب صحنه را جابه‌جا می‌کند.

لباسها نیز در تعزیه، و دیگر هنرهای دیداری، متناسب با زمان هستند. در گذشته تقسیم‌بندی مشخصی، به صورت دو رنگ مردانه، یعنی سبز و سفید برای شهادت‌خوان‌ها و سرخ برای اشقیاخوان‌ها وجود داشت. امروزه اگر لباس مناسبی در دسترس نباشد، از لباسی که با لباس معمولی تماشاگران فرق داشته باشد، استفاده می‌شود؛ ولی در صورت غایب‌ا لباسها یا قراردادهای اصلی نمادین تطبیق می‌کنند. جنگاوران، به جای جوشن، پهنه‌های افسری انگلیسی می‌پوشند. حضرت عباس^ع پیراهن سفید عربی و نیمندای نظامی بر تن می‌کند و چکمه‌های ولینگتن می‌پوشد و کلاهخود بر سر می‌گذارد. اشقیا اغلب عینک‌های دودی و اولیا و فرنگیان عینک‌های سفید مطالعه می‌زنند. بر جستگی شخصیت یا یک عصا مشخص می‌شود. در تئاتر غرب، چندی استفاده از لباس روزمره برای شخصیت‌های تاریخی به عنوان تمهیدی مجوز آمده و زننده معمول بوده، ولی در تعزیه همواره عملی عادی به حساب می‌آمده است.

اسباب صحنه آهنگ، تلوزیون، اسباب بازی و دیگر مظاهر امروزی، اما اغلب مفهوم نمادین دارند. جبرئیل ممکن است چیزی به دست گیرد تا نشان بدهد که از آسمان نازل شده است. نویسنده، خود استفاده از قالیاق اتومبیل‌ها را به عنوان سیر جنگی به چشم دیده است. کاسه یا تشب آب نما درود دارد. اسباب میان پرده‌ها نیز انواع نواهای ایرانی است، اما مضامینی با سوره‌های بسیار جالفتادهٔ مردمی نیز در آن گنجانده می‌شوند. گروه بازی را در مکان در دسترس برای صحنه نمایش استفاده می‌کند. با این حال، هیچ یک از این اعمال، باعث زحمت و جدایی تماشاگران مشتاق و بازیگر آن نمی‌شود، بلکه بر عکس، به اجرای تعزیه بر طراوت و قرابت و یژه می‌بخشد.

در حال حاضر با وجود کم شدن حمایت و تشویق دولت، دو سنت قوی تعزیه باقی است: نخستین در دست تعزیه‌خوانهای حرفه‌ای است که شیوه اجرای آن اساس این بحث را تشکیل می‌دهد. نوع مزبور، در تمام طول سال هم در شهرها و هم در روستاها فعال است و هسته اصلی نمایشهای آن عبارت است از داستانهای حول واقعه حزن‌انگیز کریلا که با تکیه بر جنبه‌یخوانایی (گریز) بازی می‌شود. معمولاً بازیگران این نمایشها از خانواده یا جمع واحدی هستند که تعزیه شغل یا تفریح موروثی آنان است؛ این بازیگران تعزیه‌خوانی را از دوران کودکی آموخته‌اند.

دوم، سنت غیر حرفه‌ای و روستایی ماه‌محرم است. این تعزیه، معمولاً در روز عاشورا یا نزدیک آن، توسط یک بازیگر غیر حرفه‌ای یا نیمه‌حرفه‌ای که گروهی از روستاییان را غالباً برای نمایش دادن شهادت امام حسین^ع گرد می‌آورد، شکل می‌گیرد. این سنت، نمایشی است از دیدن‌های عموم ارزش هنری ناچیزی دارد؛ هدف این تعزیه فراهم آوردن مظهری است مثالی تا تماشاگران امیدها ورنجهای خود را در آن بریزند و عواطف ورفشان را برمی‌انگیزد و به آنها اجازه می‌دهد تا این احساسات را به طور طبیعی و آشکار بیان کنند. این تشریفاتی ابتدایی، با فریادهای بازگه‌دارانه و سبزه‌زنی همراه است، اگرچه آنها تنها ابتیاتی هستند، بلکه خشن و عموماً انتقام‌آمیز است. این تعزیه از عناصر مترقی جامعه سده بیستم ایران متأثر است.

پیشرفت سینما و تلوزیون پس از جنگ جهانی دوم، همراه با برای آیینهای مذهبی، یحتمل در تئاتر سراسر جهان پدید آورده شد. برای محفوظ‌ماندن تئاتر، تهیه کنندگان و کارگردانان نا‌آورد کوشیدند تا تمرزهای

جانشینان قویلای و رونق مسلمانی

پس از مرگ قویلایی، نواده وی به نام تیمور بر تخت سلطنت نشست که هرچند دین بودایی داشت، دوره کوتاه حکومتش همچنان عهد اوچ قدرت ایرانیان در چین بود. در دوره ولعهدیعی او، روحانی دانشمندی به نام مولانا رضی‌الدین بخاری به دستگاه وی راه یافت و به زودی مشاور و همدم همیشگی تیمور گردید. وجود این شخص سبب شد که امپراتور جدید نظر بسیار مساعلدی نسبت به مسلمانان داشته باشد. به طور کلی در عهد تیمور از حکومت به دست ایرانیان اداره می‌شد؛ یک ایرانی با القاب «سید اجل» و «پایان فتناجان» مقام وزارت وی را داشت. **شهاب‌الدین قنقوزی** حاکم یکی از ایالات و ایرانیان معتبر دیگری، چون امیرعبدالله، امیرخواجه، قطب‌الدین و مسعود، کارهای بزرگ دیوان می‌ساختند و تدابیر امور ممالک می‌کردند.

در این دوره، اسلام از نظر چینی‌ها خطری جدی محسوب می‌شد و چیزی نمانده بود که اسلام سرزمین را فراگیرد؛ زیرا علاوه بر مواردی که ذکر شده، شاهزاده‌ای معتبر و مهم از نوادگان قویلای به نام آنده (Ananda) مسلمان شده بود. زمانی که این شاهزاده به دنیا آمد، مسلمانی به نام مهر حسن اتاچی، سمت اتابکی وی را یافت و همسرش زلیخا، به دایگی شاهزاده برگزیده شد و او را شیر داد و به قول خواجه رشیدالدین: «بدان سبب مسلمانى در دل او راسخ و مستحکم شد». پس از آنکه به سن رشد رسید، تحت‌تعالیم ایرانیان با فرهنگ ایرانی آشنಾಗردید و سرانجام رسماً مسلمان شد. آنگاه خانواده و سپاهیان تحت فرماندهی خود را نیز مسلمان کرد. رشیدالدین در این باره می‌گوید: «او قرآن آموخته و خط تاجیکی به غایت نیکو نویسد، و همواره روزگار به طاعت و عبادات مصروف دارد، و قرب صدوپنجاه هزار لشکر مغول، که به وی تعلق می‌دارند، اکثر را مسلمان گردانید».^{۱۶}

زمانی که تیمور قان به سلطنت رسید، شاهزاده آنده را از جانب خود به بیعت سلطنت سرزمین تنگتوت مصوب کرد. این منطقه حساس که در شمال چین و زیر سر راه شرق به غرب واقع است، برابر اثر تماس با ایالات اسلامی مجاور تحت تأثیر فرهنگ ایرانی قرار گرفته بود و اکثریتی معتنابه از تنگتوتیان مسلمان شده بودند. قرار گرفتن قرب فرمانروای مسلمان، برای این منطقه سبب رونق هرچه بیشتر این دین شد، و سرانجام به کوشش وی و یارانش تقریباً همه اهالی به اسلام روی آوردند. بعدهای است که امرا و بزرگان چینی و مغولی که از این جریان بیناک و خشمناک بودند، نیکار ننشستند و به چاره‌جویی مشغول شدند. تا آنجا که یکی از فرماندهان بزرگ تیمورقان، به نام سرتاق، نزد وی شکایت برد که شاهزاده همواره اوقات را در مسجد به نماز و روزه و قرائت قرآن می‌گذراند و «بیشتر مغول‌پیکان را سنت کرده و اکثر لشکر را به اسلام درآورده»^{۱۷} و خطرهای این مسأله را به وی گوشزد کرد. تیمورقان به توسط چند شاهزاده، پیماهی شدیدالحنی برای آنده فرستاد؛ ولی چون چاره کار نشد، دستور داد تا به زندانش انداختند. زندان نه تنها درد را دوا نکرد، بلکه سبب بروز تشنجاتی در بین تنگتوت‌ها و مسلمانان ساکن پایتخت و سایر نقاط، به خصوص در میان سپاهیان نومسلمان آنده شد. از طرف دیگر، زمان این اتفاقات در چین مقارن است با اسلام آوردن غازان‌خان در ایران که این دو باهم بی‌ارتباط نیست. به همین جهت، قان که مصلحت وقت را در عدم سازش و بدرقاری با مسلمان نمی‌دید، و از شورش تنگتوتیان بیم داشت، سرانجام آنده را از زندان آزاد ساخت و با دلجویی و رفع کلدورت از وی، بر سر مقام قبلی بازش گردانید.

نتیجه این ماجرا اسلام را شکوفاتر کرد و مسلمانان را شهادت و جسارت بیشتری بخشید. پسران او نوادگان مهر حسن اتاچی، همگی بزرگترین شغلها را احراز کردند و بعضی از آنان نزد قان مقرب شدند و در پایتخت به نشر اسلام پرداختند. از آن پس، چینی‌ها به مغولها گروه گروه آزادانه مسلمان شدند و تعداد مسلمانان روز به روز افزایش می‌یافت. تیمور قان بنا به مصالح سیاسی روز و با توجه به قدرت روزافزون غازان‌خان مسلمان و پیروزیهای وی در جبهه‌های شرق و غرب ایران، قوریلتایی بزرگ با شرکت شاهزاده آنده تشکیل داد؛ در عوت و احترام به

♦♦♦

***در طول تاریخ، هیچ‌گاه نفوذ ایران در چین به حد دوران مغول نبوده و در نتیجه هیچ‌گاه فرهنگ و تمدن ایرانی تا اقصی نقاط شرق دور چنین گسترش شی نیافته‌بود. ایرانیان ساکن چین علاوه بر نشر فرهنگ و تمدن، از لحاظ اقتصادی نیز نقش اساسی بر عهده داشتند**

♦♦♦

وی در حضور بزرگان حاضر بالغه ورزید و در استمانش کوشید، و گفت: «آنده در مسلمانی پیرو غازان‌خان گشته است. او نیز چنانچه خاطرش بخواد، مسلمان گشته؛ چه آندیشه کرد،هم مسلمانی راهی و دینی نیکوست.»^{۱۸} آنده نیز که موقع را مناسب و همه بزرگان و دست‌اندرکاران را حاضر باقیه بود، در طول قوریلتای که چند روزی به درازا کشید، در ظاهر به اسلام سعی فراوان کرد و به نتیجه‌ای خوب دست یافت.

گسترش اسلام به قدری شدید بود و از جانب ایران

ایران شناسی

بسیار اندک و محدود بود.

مراکز ایرانی‌نشین

در عصر مغول در سراسر چین، به تعبیر امروزی، کلن‌های ایرانی یکی پس از دیگری در شمال و جنوب (ختا و منزی) به وجود آمد و در هر یک از شهرها گانوانی برای اشاعه فرهنگ و تمدن و نحوه زندگی اجتماعی ایرانی فراهم شد. این بطوطه که خود در قرن هشتم هجری از بسیاری از نقاط این سرزمین دیدار کرده است، می‌گوید: «در هر یک از شهرهای چین، مسلمانان مرکز جلیحدهای دارند که دران به مهر مجزا زندگی می‌کنند، به محله مخصوص خود مساجدی برای اقامه نماز و غیره دارند؛ و با احترام، و عزت تمام به سر می‌زنند… در هر یک از شهرها، قرار گرفته بود، کوشید تا بر تخت امپراتوری جلوس کند؛ ولی سنت گرایان چینی، به خصوص بودایی و مغولی، با آخرین نیروی خود به مقاومت پرداختند؛ زیرا مسأله، هم اثر و زندگی بود.

شاهزاده کیشان بودایی–پسر عموی آنده– سردرسته مخالفان شد و طی جنگی سرنوشست‌ساز آنده به قتل رسید.

عصر مغول و نفوذ ایرانیان در چین



سرانجام نبرد بین دین اسلام و بودایی و در نتیجه بین عصر ایرانی و چینی، در چین، به نفع بوداییها و چینی‌ها پایان گرفت. اگر آنده پیروز می‌شد، بدون تردید اسلام سراسر چین را فرا می‌گرفت. به قول گروسه: «تمدن چین کهنسال در طول تاریخ طولانی خود، دچار دو خطر شد که از تمام خطرها مهلک‌تر و دهشتناک‌تر بود: اول کوشش آنده در ۱۳۰۷م برای تسخیر این سرزمین و دوم حمله و هجوم امپیر تیمور گورکان که در مژگن در سال ۱۴۰۴م وقوع آن هجوم را بر طرف ساخت».

صاحبزانبهٔ عصر ناصری و در اتاق بعدی، فرمان مشروطیت که در ۱۴

جمادی الاخر ۱۳۲۴ در همین کاخ امضا شد، اسناد این دوره و تصاویری از شخصیت‌های دوران مشروطیت دیده می‌شود. بعد از اتاق مذاکرات نظامی، تالار جهان‌نما یاآینه قرار دارد.

دیوارهای شاهنشین جنوبی در اسلاهای کوچک سرد و گرم از دوران زندیه و قاجاریه آذین کرده و چهره فرس نفیس این کف تالار را پوشانده است. چند کلکان آلمانی و فرانسوی هم دیده می‌شود. بعد از تالار جهان نما، اتاق مذاکرات خصوصی، خوابگاه نيمروزى و … قرار دارد.

مجموعه‌ای از عکسهای سران کشورها و نیز آثار اهلبای به دربار و مدالها و نشانها در اتاقهای این بخش به نمایش گذاشته شده است. در سراسر ضلع شرقی این طبقه، مجسمه ونوس از همه گرم مرز به چشم می‌خورد. همه مبلمان از فرانسه خریداری شده و لوسترها ساخت چکسلواکی و فرانسه و ظرفها ساخت آلمان است.

حوضخانه

طبقه زیرین کاخ، حوضخانه نام دارد که در زمان ناصرالدینشاه، ورودی حرمرسا بود و در زمان پهلوی دوم به محل برگزاری جشنهای غیررسمی تبدیل شد. حوض در وسط تالار قرار و اطرفی را مبلمان فراگرفته است. جمله‌تالاری حوضخانه صاحبزانبه اثر کمالتلکلی در این فضا به چشم می‌خورد. سقفهای چوبی منقوش، متعلق به قرن ۱۳ش است و از شیراز آورده شده. در میدان شهید باهنر (نیاوران) قرار گرفته، در سال ۱۳۷۴ مرمت شده و در ادیبهشت ۱۳۷۷ در عنوان موزه بازگشایی گردیده و آماده دیدار مردم است.

بوده است. امیر چینی شهر این بطوطه را دعوت کرده، و آشپزهای مسلمان را استخدام کرده تا گوسفند به طریق اسلامی ذبح کنند و غذا پزند. سپس به پسرش گفته تا مهمانان را به کنار خلیج ببرد و سوار بر قایق تفریحی کند. مطربان و موسیقی‌دانان نیز با او بودند و به چینی و عربی و فارسی آواز می‌خواندند. امیرزاده آوازه‌های فارسی را خیلی دوست می‌داشت و آنان به فارسی شعر می‌خواندند. چند بار به فرمان امیرزاده آن شعر را تکرار کردند؛ چنان که من از دهانشان فراگرفتم و آهنگ عجیبی داشت و چنین بود: تا دل به محبت دادیم/ در بحر فکر اقدیم/ چون در نماز: استادیم/ گویی به محراب اندری»^{۱۹} که بیتی است از طبیبات سعدی، و صحن آن چنین است: تا دل به مهرت دادم، در بحر فکر اقدامه چون در نماز استادم، گویی به محراب اندری

ایک که سخن از سعدی به میان آمد، بی مناسبت نیست تذکر داده شود که این شاعر نامی از دوران حیات تا به امروز در چین شهرت بسیار داشته و در آن روزگاران به توسط ایرانیان مقیم این سرزمین مورد ستایش بوده، و گشتن وی از قرن هشتم هجری به بعد جزء کم درسی مسلمانان به شمار می‌رفته است. مردم چین امروزی در کاشغر (سین کایگان) هنوز یاد سعدی را گرامی می‌دارند؛ زیرا او که طی مسافرت به سرزمینهای شرقی تا کاشغر پیش رفته بود، در مسجد جامع این شهر، که به «مسجد آذینه» معروف است، نماز گزارده بود. امروزه شهرت این مسجد به خاطر همین موضوع است.^{۱۷}

این بطوطه در چین شمالی (ختا) نیز با اقلیت‌های ایرانی که شیوه زندگی خاص خود را داشته‌اند برخورد کرده است. در یکن به دیدار شیخ برهان‌الدین ساغرچی که پیشوای مسلمانان ختا بوده و لقب «صدرجهان» داشته، رفته است.^{۱۸} در چین شمالی، شهرهای گوناگون دیگری مسکن اقلیت‌های ایرانی بوده است. خواجه رشیدالدین فضل‌الله در حدود پنجاه فرسنگی یکن از شهری به نام سیالی نام می‌برد که اکثر اهالی آن سمرقندی بوده و باغهای بسیاری در آن شهر به رسم سمرقندیها ساخته بودند. همچنین از شهر یاجی یاد می‌کند که حکمرانی مسلمان داشته و اهالی آن همه مسلمان بوده‌اند.^{۱۹}

مارکوپولو در شهرهای متعدد چین از مسلمانان به تفصیل سخن می‌راند. وربورک نیز در شهری که خود (Equius) می‌نامد و تصوری مرودی بون (Y-Yun) یا جدید باشد، با ایرانیانی روبرو شده که به کسب و کار مشغول بوده‌اند،^{۲۰} و سبب نشر حرفه‌ها و پیشه‌های ایرانی در چین می‌شده‌اند. امروزه نیز نگارنده در بازدید از چین،

♦♦♦

***سعدی از دوران حیات تا به امروز در چین شهرت بسیار داشته و مردم سین‌کایگان هنوز یادش را گرامی می‌دارند؛ زیرا او که طی مسافرت به سرزمینهای شرقی، تا کاشغر پیش رفته بود، در مسجد جامع این شهر که به «مسجد آذینه» معروف است، نماز گزارده بود**

♦♦♦

در شهر نانکن (نانکینگ) به باقیماندهٔ مسجد یا زاویه‌ای و همچنین مجسمه شیر ی‌برخورد کرد که یادگاری از تأثیر تمدن ایران در آن سرزمین است و ضمتان‌های کوچک مسلمان چینی را نیز دیده که در شهرهای مهم، به خصوص یک ساکن‌اند. امروزه مسلمانان در چین یک اقلیت محسوب می‌شوند که به قول ادگار اسنو: «آنان را بیشتر به چشم خلق مسلمان می‌نگرد این اسلام»، آنان از خوردن گوشت خوک که در چین بسیار متداول است، آبا می‌کنند، در مساجد نماز می‌گذارند و فرائض دینی را نسبتاً آزادانه انجام می‌دهند.^{۱۱} در سراسر چین در حدود پانزده میلیون نفر مسلمان وجود دارد که در یکن تعداد آنان در حدود ۱۶۰ هزار نفر است.

***دین دولت در عهد مغول**

پی‌نوشتها:

۹. جامع‌التواریخ، ج ۳، ۶۷۲، ۶۶۰، ۶۷۹ و خولندمیر، تاریخ‌البرق، ج ۳، ص ۷۰.
۱۰. سفرنامه ابن بطوطه، ج ۱، ص ۷۳.
۱۱. همان، ص ۷۳.
۱۲. همان، ص ۷۶.
۱۳. همان، ص ۶۷، ۶۷۵.
۱۴. گروسه، امپراتوری صحرانوردان، ص ۲۹۶.
۱۵. تسنوتونگ سابق Tseo – Tung و تسنو وانگ تسه Tse – Wang – Tseo.
۱۶. تاریخ‌البرق، ترجمه دکترمحمدعلی موحد، ص ۶۷۲، ۶۷۱، ۶۷۰، ۶۷۳.
۱۷. جان هونلین، «سعدی در چین»، کیهان فرهنگی، ۱۳۳۳، ص ۴۴.
۱۸. سفرنامه ابن‌بطوطه، ص ۶۷۹.
۱۹. جامع‌التواریخ، ج ۱، ص ۶۴۶، ۶۴۱.
۲۱. ادگار اسنو، چین سرخ، ترجمه سیف غفاری، (تهران، امیرکبیر، ۱۳۲۴)، ص ۳۴۳.

ایرانیان از نگاه مینگانگان

شعردوست

ایرانیان اغلب چند غزل از حافظ یا ابیاتی از فردوسی می‌خوانند. خوانندگان خوب بسیار مورد احترامند و دستمزد خوبی دریافت می‌کنند. شنیدن هر ایرانی را ایرانی را کسل و ملول می‌کند، درحالی که شنیدن الحان ملی، اشک از چشمان ایرانی سرازیر می‌سازد. زبان فارسی را زودی می‌توان آموخت؛ ولی به‌اندزت می‌توان آن را چنان پاکیزگی و صحت کرد که کسی نفهمد گوینده، خارجی است. زبانی که مردم درس‌خوانده و تحصیل کرده بدان تکلم می‌کنند، زیبا و تواناست. این زبان هم برای مقاصد شاعران متناسب است و هم برای اظهار تعبیرات زیبا و بازی با کلمات.

ادوارد پولاک، پزشک اتریشی (۱۸۰۰–۱۸۵۱)

مفاخر گذشته

اگر در ایران اصل‌تغز از قهیمه‌دیرترین و برجسته‌ترین افراد صحبت‌نماید، می‌پسیند که هیچ کس در فکر اصلاح کشور نیست و حتی در مخیله کسی خطور نمی‌کند که در آینده می‌توان این وضع را تغییر داد؛ ولی در عوض تمام مصروفیت مربوط به گذشته است. هر لحظه دم از بزرگان و بهرطوان گذشته می‌زنند و به وجودشان افتخار می‌نمایند و به این ترتیب همواره فقرشان معطوف به گذشته است، شاید هم حق با آنها باشد؛ چرا که ما هیچ چیزی را در زندگی خود پیدا نمی‌کنیم که مبدأ آن مشرق زمین نباشد.

کنت دو گوگینو، سفیر فرانسه (۱۸۸۲–۱۸۱۶)

اگر در ایران اصل‌تغز از قهیمه‌دیرترین و برجسته‌ترین افراد صحبت‌نماید، می‌پسیند که هیچ کس در فکر اصلاح کشور نیست و حتی در مخیله کسی خطور نمی‌کند که در آینده می‌توان این وضع را تغییر داد؛ ولی در عوض تمام مصروفیت مربوط به گذشته است. هر لحظه دم از بزرگان و بهرطوان گذشته می‌زنند و به وجودشان افتخار می‌نمایند و به این ترتیب همواره فقرشان معطوف به گذشته است، شاید هم حق با آنها باشد؛ چرا که ما هیچ چیزی را در زندگی خود پیدا نمی‌کنیم که مبدأ آن مشرق زمین نباشد.

کنت دو گوگینو، سفیر فرانسه (۱۸۸۲–۱۸۱۶)

ایرانیان پیوسته از درخشندگی و عظمت مقام علمی و ادبی گذشتگان سخن می‌گویند و مقام علمی و ادبی معاصران را در برابر آنان ناچیز می‌شمرند. آنها در مجلس‌ها و محفل‌ها به در صحبت‌های دوفنری هرگونه عین‌جویی و نقد آثار گذشتگان را خط و گناه می‌دانند و گفتارهای به ساحت آنرا را نمی‌بخشند. همه می‌گویند که دیگر ایران کسانی را به بلندپایگی رودکی، فردوسی، انوری، خیام، نظامی، ناصرخسرو، مولوی، سعدی، حافظ، جامی و غیره نخواهد دید.

ادوارد براون، شرق‌شناس انگلیسی (۱۹۳۶–۱۸۶۲)

کریسی خانه با گچبری ها و

کتیبه نگاری های چهار طرف دیوار

و تابلوی یوسف و زلیخا، یکی از

دیدنی ترین بخشهای صاحبزانبه

در ازارهٔ دیوار شاه‌نشین شمالی،

مجلس شیخ صنعان (روایت عطار)

بر روی سقف شاد است. در

قسمت چایخانه اتاق عود و وسایل

پلزیایی و انبوه ظرفهای شیشه‌ای

و کرسیات، ساخت ایران، آلمان،

روسیه و یک دید می‌شود.

شهرت سینمایی

فیلم‌های سینمایی دلکش‌اند،

کمال‌الملک،شازده‌احتاج،سلطان

صاحبزاده، سرال تلوزیونی میرزا

کوچک‌خان و مجموعه قهوه تلخ در

این کاخ می‌دیداری شده‌اند.

این کاخ به در میدان شهید

باهنر (نیاوران) قرار گرفته، در سال

۱۳۷۴ مرمت شده و در ادیبهشت

۱۳۷۷ در عنوان موزه بازگشایی

گردیده و آماده دیدار مردم است.

چهارشنبه‌ها

۲۵ محرم ۱۴۲۶ – ۱۹ نوامبر ۲۰۱۴ – سال هشتادونهم – شماره ۲۶۰۲۳

دانیای

عنصرالمعالی: به فضل و هنر خویش غرّه مباحث و مبتدار که تو همه چیز بدانستی. خویشان را از جمله نادانان شمر که دانا آنگه باشی که بر دانش خویش واقف گردی.

قابوستامه



ریشه من! منشأ اجداد من!
اصل من! ایران من! بنیاد من!
جان‌ما چون‌رشته‌ای دو یافت است
باقی من! ای تار و بود یاد من!
گر نباشی، سینه ما می‌مرد

دشمن ایمان من، جلا د من
چند غافل ماندی از درد دلم
یک تویی امروز هم‌فریاد من
بعد سامانی مرا سامان نماند
باد بر کف شد هنرآباد من
از ورارود این‌همه غافل مباحث
دست رستم باز بر امداد من!
نور جام جم یفکنر بر دلم
شادمان کن این دل ناشاد من
هر در تو مصدر لفظ دری‌ست
ما همه جمع پریشان تویم
ای تو هم سرواده و سرواد من!
من اگر ره گم زدم در راه خود
شادبختم که تویی ارشاد من
خود تو بتوانی گرامی داشتن
پشت من! زردشت من! انشاد! من!
آتش زردشت در چشمان توست
آتش عشق نخست ایجاد من!



تا به درگاه ابد خواهد رسید
مثنوی و شاهنامه زاد من
می‌رسد بر چرخ از گلدسته‌ها
آه من! افغان من! فریا من!
باد شرطه گر نبود از سوی تو
ای دریغ از کوشش بر باد من
خامی ما را تو خواهی پخته کرد!
کوره من! کاوه حداد من!
ضمن نام تو به فردا می‌برد
توشه تاریخ را اولاد من!
ای ز صد سال ازل همزاد من
در تو می‌پیچم چو گل بر بوته‌ای
۱_آغازگاه ۲_ریشه

پایبندی به آداب

ایرانیان ذاتاً به سنن و آداب و رسوم دیرینه خود دلبستگی تام دارند و در تمام انقلاباتی که بر اثر تهاجمات خارجی در این سرزمین روی داده، ایران همیشه کوشیده‌اند که از سنتها و از عادات نیاکان خود دست نکشند. ایرانی نه فقط هیچ‌گاه به آداب و رسوم فاتحان اعتنایی نکرده، بلکه آنها را هم به آداب و رسوم خود آشنا و آموخته ساخته و بعد در خود تحلیل برده است.

هاتری‌المائی

ایرانی مجاز نیست از چیزی که عملش قبیح و غیرمجاز باشد، سخن ببرد؛ در نظر آنها هیچ چیز شرم‌انگیزتر از دروغ گفتن نیست. از دروغ گفتن، قرض کردن هم در نزد آنها به غایت رشت و مکروه است و برای این زشتی علتی که بیان می‌کنند، این است که می‌گویند آدم مفروض گاهی مجبور می‌شود دروغ بگوید!

هرودت، مورخ یونان باستان

مسجدآصفهان

مباد که من بخوام به شرح زیبایی آن بپردازم! شما را خسته خواهم کرد و خود رنج بیهوده خواهم کشید. در برابر شگفتی‌هایی این چنین باید سر فرود آورد و با خود گفت: چه‌زهایی در این جهان خاکی هست که هیچ کلمه‌ای برای وصف آنها وضع نشده است. اگر بخت با شما یار شد و شما آنها را دیدید، محکوم هستید که خاطره آنها را همچون گنجینه‌ای پرارزش با خود ببرید… به سان زدانی که پرده‌ای گرانبها را به سرفتم می‌برند، اقتدر نکنیند که نمی‌توانند آن‌ها را فروش و برسانند و ناگزیر باید تنها خود به تماشای آن گنجینه‌ها!

ژروم تارو، سیاح فرانسوی

چین‌شوند که مردی به سحرگاه

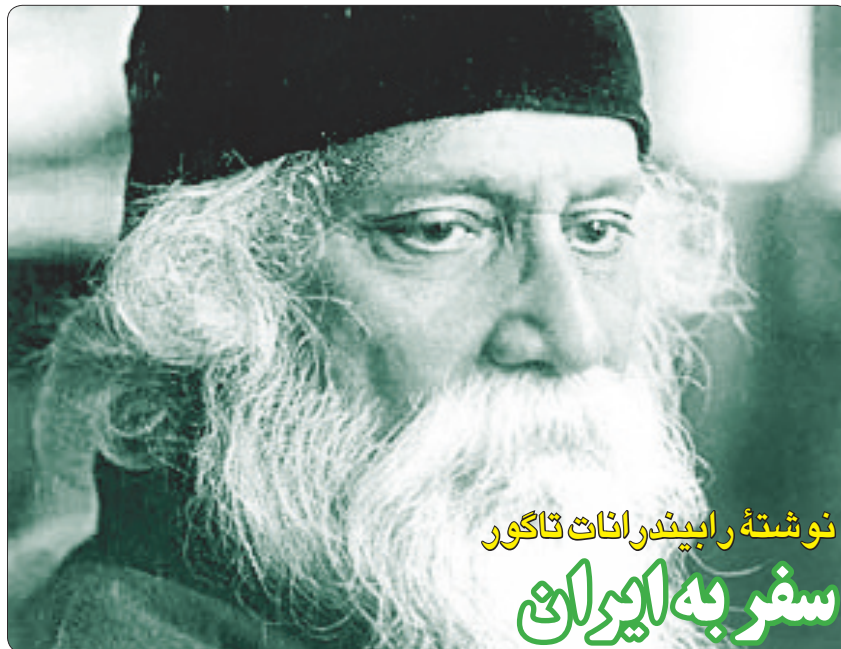
از خانه به تاریکی بیرون آمد تا به گرمی‌های روز، در راه دوستی را از آن خویش‌پرید و گفت: «موافقت کنی تا به به گرمیای روم؟» دوست گفت: «تا به در گرمیایا تو هم راهی نمی‌بینی، در گرمیایه تو نامم آمدن که شملی دارم».

تا به نزدیک گرمیای با روی آفتاب که به راه می‌رسیدند، پیش از آنکه آن دوست را خبر دادی، بازگشت و به راهی دیگر برفت. اتفاق طرازی از پس این مرد همی آمد تا به گرمیای روم به سفر طرازی خویش. قصار این مرد از نگریست، طراز را دید و هنوز تاریک بود، پنداشت که آن دوست در جوانمردی نباشد که چون به زینبار اومدی، من خیانت کنم!

قابوستامه

فرهنگ

چهارشنبه ۲۸ آبان ۱۳۹۳ / ضمیمه فرهنگی روزنامه اطلاعات / سال هشتاد و نهم - شماره ۲۶۰۲۳



نوشته رابیندرانات تاگور سفر به ایرانی

ترجمه حسن کامشاد

۱۱ آوریل ۱۹۳۲: هواپیمای ما مادام که بر فراز بنگال بود، در ارتفاع کم پرواز می کرد. روستاها، گرداگرد برکه های پر علف آب، مانند جزیره های کوچکی در نقطه نقطه گستره کشتزارهای عریان به چشم می آمدند. از آن بالا گوشه های سرسبز دنجی می نمودند، ولی ما در دل با نزدیک شدن تابستان رنج تشنگی زمین تفته را احساس می کردیم، و می دانستیم که ساکنان چاره ای جز لطف و عنایت خدای هوسباز باران ندارند.

از انسان و حیوان و پرندۀ اثری نبود. نه صدایی، نه حرکتی، نه نشانی از شور و نشاط - جهانی به ظاهر بی جان پیچیده در کفنی چهل تکه، در برابر دیدگانمان قرار داشت. هواپیما که اوج گرفت، حتی این شکل پژمرده به نقشی از خطهای بریده بریده کاهش پذیرفت، گویی سرزمینی در گذشته و فراموش شده سرگذشتش را با حروفی ناخوانا و معنایی ناآشکار بر صفحه ای کدر درج کرده باشد...

تا اینجا تکان هواپیما را چندان احساس نکرده بودیم، اما سُر و صدای غیر قابل تحمل پروانه های آن گوش هایمان را می نواخت - گفت و شنود مسافران ناممکن بود. من پنبه در گوش هایم چپانده بودم، از این رو فقط می توانستم به پیرامونم بنگرم. در صندلی ردیف

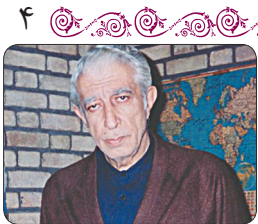
فرازهایی از یادداشت های شخصی

یاد میرزا جعفر آقا

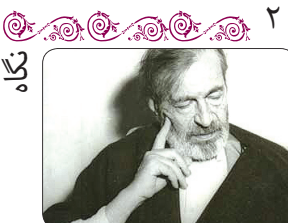
شدم. آرزوهایی که از تحصیلات عالی، آن هم با آن تنگناها و تنگدستی ها داشتم همه را فنا و در شرف هبا می دیدم، روزگاری امید تحصیل و تدریس در انگلستان را داشتم حالا، نه در تهران، بلکه با خواهش و تمنا در تبریز مشغول به کار می شدم در حالی که سال ها سابقه خدمت داشتم اما همچنان سردرگم و خانه به دوش بودم. در چنین حال ها در تهران با عالم مفضل و ادیب ارباب و صوفی اسپیده دل، میرزا جعفر آقا دیدار می کردم که در روزگار خود مردی بودند مرد و تهران را در آن حال ها برایم مطلوب می ساختند.

به تبریز که آمدم انسان وارسته، استاد دانشمند، رفیق شفیق جناب دکتر یوسف رحیم لورا یافتم که در واقع ایام بر من مبارک شد. نمی دانم چگونه بعضی های این چنین صاحب قدرت معنوی می شوند و این فضیلت و فطنت و شجاعت را چگونه در خود جمع می دارند.

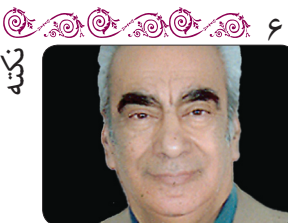
ادامه در صفحه ۷



دکتر مرتضوی به روایت تجلیل استاد دانشمند



علامه جلال الدین همایی... بیست سال طلبگی

فلسفه نگاشت؛ دکتر خاتمی
تفسیر زیبایی در فلسفهشرحی بر شکوفایی علوم اسلامی
دانشمندان اسلامیاز میراث علمی سیمین دانشور
هنر قدیم، روزگار جدید

سفرنامه علی اصغر فقیهی

در مدینه

روایت سون هدین از ایران
در کویر؛ سفر با شتر

امروزه

هیچ چیز به اندازه رویا در ساختن آینده موثر نیست. مدینه های فاضله امروز واقعیت های فردا هستند



سرسخن اکرم فیضی

روی بال روان

پرسش این است که شما از دیدن یک فیلم، چه اثری می گیرید؟ در این بحث، موضوع تاثیر مسلم است. به عبارت دیگر در اینکه فیلم روی روان و درون ما تاثیر می گذارد، هیچ بحثی نداریم. چرا که اگر فیلم روی روان اثر نگذارد، امکان ندارد که انسان حاضر باشد فیلم نگاه کند. با فرض مسلم بودن تاثیر فیلم روی روان، باید دید که یک فیلم چه تاثیری در درون ما می گذارد؟

اگر به تجربه های شخصی خودمان و بایگانی ذهنمان مراجعه کنیم و حالات و احساساتمان از دیدن فیلم های مختلف را به میان بکشیم، به راحتی به خاطر خواهیم آورد که هر فیلمی، اثر خاص و متفاوتی در ما ایجاد می کند. به عنوان مثال، در کودکی، از دیدن فیلم های پلیسی، حس قهرمانی به ما دست می داد و بلافاصله بعد از فیلم نوبت به آرتیست بازی کسانی می رسید که فیلم را دیده بودند و اگر احیاناً کسی آن فیلم را ندیده بود، چه کوچک، چه بزرگ تعجب می کرد که چرا ما اینگونه شده ایم و چرا تمایل به پریدن و جهیدن و حرکت های نوعا خشن و کتک کارانه داریم؟ شاید در آن شرایط خود شخص هم نداند که چرا و به چه دلیل به آن حرکت ها روی می آورد.

از همین جامی توان تاثیرات یک فیلم را مورد مطالعه قرار داد و جلو رفت. بعضی فیلم ها، احساس های خفته ای را درون ما زنده می کنند که در اثر آن دست به کارهای مختلف می زنیم. به عنوان مثال، ممکن است یک فیلم ما را به کوتاهی معطوف کند که درباره یک شخص روا داشته ایم، از نوع اعضای خانواده، یا همکار یا دوست و آشنای قدیمی. فیلمی دیگر ممکن است آتش انتقام را در ما شعله ور کند. فیلمی دیگر می تواند وجدان ما را به حرکت در بیاورد و فیلم هایی هم ممکن است ما را دچار حس های انسانی از نوع محبت، همدردی، غمخواری و امثال آن کند که در اثر آن حالات مختلفی پیدا کنیم، از نوع، گریه، خنده، سکوت، تفکر و گاه حیرت.

در مجموع، فیلمی را نمی توان در نظر گرفت که اثری در پی نداشته باشد. دیدن فیلم ملازم است با تاثیری خاص که چه بسا در متن خود فیلم، متناسب با جریان فیلم و خط سیر آن و تعویض جریان داستان و قصه، دگرگون شود و در پایان جای خود را به حسی دیگر بدهد. گاهی تاثیر یک فیلم تا مدت ها بر روی روان و موجودیت درونی انسان سنگینی می کند. همه ما، لحظه های خوب و بد فیلم های چند را همیشه در درون حاضر داریم و خواسته و ناخواسته به آنها می اندیشیم. پدید آمدن حس خلاقیت و گاه حس های شاعرانه هم از اثرات فیلم است. به عبارت دیگر: نخستین کار و نخستین اندیشه و سخن بعد از فیلم، بدون تردید، برخاسته از اثر فیلم و برآمده از نقشی است که فیلم مورد تماشای ما در درونمان بر جای می گذارد.

با این توضیح، اگر فیلم را نماد و سمبل رسانه و دست کم آن را یک رسانه به شمار بیاوریم، شما می توانید تاثیر رسانه در ذهن و روان و موجودیت آدمی و به عبارت کوتاه تر «روح» را با همین قیاس شناسایی کنید و مورد توجه قرار بدهید. تاثیر محسوس و جدی حاصل از دیدن یک فیلم - که البته ثابت نیست و از فرد تا فرد و از سلیقه تا سلیقه فرق می کند - درباره دیگر رسانه ها هم صادق است. برای کسانی که اهل مطالعه هستند، چه مطالعه کتاب، چه مطالعه مجله و چه روزنامه، بی تردید اثری از مطالعه روی بال روان می نشیند که ناگزیر است.

خواندن هر نوع رمانی، اثر مخصوصی در درون ایجاد می کند که گاه حیرت آور است. بدون تردید اثر خواندن یک داستان پلیسی حسی در پی دارد و خواندن یک رمان تاریخی، حسی دیگر. کتاب در مقام رسانه، روزگاری اصلی ترین تاثیر ها را در جهان زدنها بر جای می گذاشت. اکنون تاثیر های روانی رسانه ها، با گسترش رسانه ها، گسترش فراوانی یافته است. براساس آنچه گفتیم، تاثیر اینترنت و اصل و فرع آن بر روی روان مطلقاً جای شک ندارد. همچنین تاثیر سرعت روابط و شدت روابط اثر ویژه ای است که وارد روان می شود و اثر خود را می گذارد. این تاثیر، تابع محتوای رسانه و روابط است. هر اندازه محتوا غیر قابل قبول تر باشد، اثر منفی تر خواهد بود و هر اندازه محتوا مطلوب باشد، به همان اندازه تاثیر برای شخص مخاطب مثبت تر است.



استاد جهانگیر

ادامه از صفحه اول

در مجاعه سال ۱۳۳۶ ق. دستور داده بودند که نانوای هر محل تنها به اهل محل نان بدهند و من ناچار به محله خود می رفتم و برای خاندان خود با رنج و مشقت نانی تهیه می کردم. نخستین روز مهدی علی نانوای نانوای محل مرا نشناخت و از نان دادن به من خودداری کرد. در این اثنا مرحوم امیرزاعباس باقلعه ای رسید و به من خوشامد گفت و مرا به او شناسانید. غرض این بود که در اثر مهاجرت از خانه و منزل و اقامت در مدرسه چندان با اهل محل خود بیگانه شده بودم که مرا نمی شناختند!

در این مدت هیچ شب رختخواب نمی انداختم و چه بسا اصلاً تا بامداد بیدار می ماندم و گاه مرحوم آسید محمدباقر در چه ای رضوان الله علیه مرا از این ریاضت منع می کرد.

بخاطر دارم شب عید غدیری هر یک از طلاب بنحوی وسیله ای برای سرور خود فراهم کرده بود. و من آن شب تنها وسیله عیش و سرور خود را این قرار دادم که بستر بگسترم و در آن آسوده تا صبح بخوابم.

می توانم گفت حدود بیست سال طلبگی و تدریس من یک ساعتش بیهوده نمی گذشت. روزهای تعطیل هم درسهای تعطیلی می خواندم. از آن جمله همان درس هیأت و ریاضی جدید و اسطرلاب و استخراج تقویم بود که خدمت مرحوم جناب تلمذ کردم. منطق شفا را هم بعد از ظهرهای ایام تعطیل می خواندم. ساعات فراغت و تفنن و تفریح خود را به مطالعه دووین عربی و فارسی و حفظ منتخبات آن می گذراندم و نمونه یادداشت هائی را که در آن وقت برداشته ام هنوز دارم. چه بسا دووین خطی که هیچ یک از شعرا و ادبای وقت آن را ندیده بودند و من آن را از کتابخانه مرحوم حاج میرزا حسن خان شیخ جابری انصاری و حاج آقا منیر احمدآبادی به توسط آقا اسمعیل که شاگرد طلبگی من بود می گرفتم و کاملاً می شناختم و منتخبات آن را برای خود می نوشتم و حفظ می کردم.

عصرهای جمعه نیز چند سال در انجمن شعرای شیدا می رفتم که گاهی مرحوم آخوند ملاعبدالکریم گری نیز آن حوزه را زینت می داد و از مدرسه نیم آورد با هم به آن انجمن می رفتیم. در آن ایام به طلاب مدارس از هیچ ممر و به هیچ عنوان حقوق رسمی داده نمی شد موقوفات مدارس را نیز مستأکله برده و خورده بودند. طلابی که وسیله معاشی نداشتند در نهایت مضیقه و عسرت و با فقر و تهی دستی بسر می بردند. من نیز که از میراث مادی پدر چیزی نداشتیم از آن برکنار نبودم. تنها وسیله معیشت من کتابت بود که در مقابل هر هزار بیت یک تومان می گرفتم.

پیش از این گفتم که من معلم خطی داشتم به نام ملامحمدتقی که قرآن به خط او زیاد چاپ شده و من در نزد او مشق می کردم. او مرد بسیار کم روی عیفی بود و به هر هزار بیت سه تومان تا پنج تومان می گرفت و گاه بعضی افراد مزاحم، کارهایی با اجرت اندک بر او تحمیل می کردند. من از او خواستم که این نوع کارهای کم مزد را به من بدهد و او پذیرفت و خوشحال هم شد. و این برای من هم درس بود هم ممر معاش. بیست سال بدین ترتیب در نهایت مناعت با سختی هر چه تمامتر گذراندم تا جایی که دیگر بین من و خدای من حجتی نماند.

بد نیست یادآور شوم که فرهنگ قدیم را امتیازاتی بود. مهمترین آن امتیازات بدین قرار است:

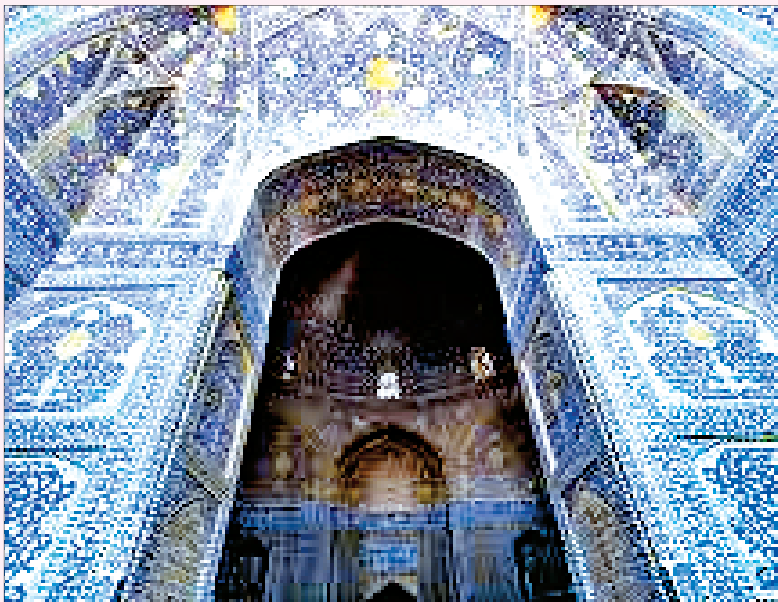
۱. محرک مادی و هدف دنیوی در کار نبود.

تحصیل هر قدر هم که پیشرفته بود «مزایای قانونی» نداشت. علم شرف ذاتی داشت، و طلبه کار خود را عبادت تلقی می کرد و خدمتی دینی می دانست. نمره و امتحانی چنانکه فعلاً معمول است در کار نبود.

۲. استاد هیچ وجه بر شاگرد تحمیل نمی شد.

علامه جلال الدین همایی به روایت همایی

بیست سال طلبگی



از شاگردان آن تاریخ که اکنون همه جزء فضلا و حجج اسلام می باشند در اصفهان و قم و تهران و عتبات عالیات بسیارند. از جمله در اصفهان آقایان شیخ مرتضی اردکانی، حاج شیخ عباس ادیب حبیب آبادی، امیر سیدحسن مدرس بیدآبادی، موسی شمس آبادی، حاج شیخ محمود شریعت ریزی، آسید حسن میربد قمشهای واعظ معروف و اشخاص دیگر هستند. و از اساتید دانشگاه در تهران حاج آقا کمال الدین نوربخش و آقای جعفر آل ابراهیم. جمعی دیگر نیز داخل معارف و دادگسترش شده اند.

در اوائل ورود من به طلبگی مابین طلاب اصفهان معمول نبود که بنیه ادبیت و عربیت و منطق را از ابتدا تقویت کنند. به محض اینکه جامع المقدمات می خواندند، به درس فقه و اصول می رفتند. من چند سال زحمت کشیدم و این نقیصه را رفع کردم و اگر در حال حاضر توجهی به آن قسمت می شود از آثار همان ایام است.

تدریس در مدارس جدید و دانشگاه

در حوالی سال ۱۳۰۰ شمسی برای تدریس به مدرسه صارمیه رفتم که نخستین مدرسه متوسطه کامل اصفهان بود. رفتن من به آن مدرسه هم در حقیقت نوعی از اضطراب بود. چون خود در طلبگی غرق تحصیل و تدریس بودم، تدریس آن مدرسه را به این شرط پذیرفتم که برنامه دروس مرا بعد از ظهر چهارشنبه و تمام روز پنجشنبه بگذارند که با دروس طلبگی مزاحمت نداشته باشد. چرا که درسهای طلبگی معمولاً بعد از ظهر چهارشنبه تعطیل می شد.

در آن تاریخ هنوز شعبه ادبی و علمی از هم جدا نشده بود و محصلین برنامه سنگینی داشتند. من در دوره دوم آن دبیرستان عربی و فقه و منطق و فلسفه می گفتم.

اولین دیپلمه های کامل متوسطه در اصفهان در ۱۳۰۴ شمسی یعنی پنجاه سال قبل از زیردست

بنده بیرون آمدند. مدیر مدرسه ضیاءالدین جناب بود. و مرحوم دکتر علی زاهدی معلم ریاضیات، و دکتر غلامحسین زیرک زاده، و آقای نصیرالدین خواجهی در آن تدریس می کردند. از شاگردان برجسته آن زمان آقای پروفیسور محمدتقی خان فاطمی اگرچه ریاضی، و آقای دکتر محمد نصیری رئیس دانشکده حقوق، و دکتر کمال الدین جناب را می توانم نام ببرم. نظر من از تدریس در مدرسه صارمیه بیشتر تهیه کمک معاش بود که اتفاقاً چندان اثری هم نداشت. زیرا بودجه مدرسه مرتب و کافی نبود و چندماه به چند ماه حقوق بنده عقب می افتاد و سوخت می شد. در آخر کار هم وقتی از مدرسه صارمیه رفتم که چند ماه طلبکار بودم و آن هم وصول نشد.

در سال ۸-۱۳۰۷ شمسی وارد خدمت رسمی معارف شدم با حقوق ماهی هشتاد تومان در حالی که با همان لباس روحانی بودم و آن را یک خدمت موقت تلقی می کردم نه خدمت همیشگی. در سال اول که مرا به تبریز فرستادند، بعنوان تأسیس کلاس ادبی در مدرسه متوسطه تبریز بود. و حتی در صورت کترات هم قید شده بود که اگر مایل به ادامه خدمت نباشم یک ماه قبل اطلاع دهم و من هم با همان قصد به سفر تبریز رفتم. حجره مدرسه را نیز داشتم و بدست یکی از شاگردان خود سپرده بودم. در تعطیلی تابستان برگشتم و به تدریس ادامه دادم. ولی در اثر قانون تغییر لباس و عوامل دیگر چنان شد که حوزه های طلبگی بهم خورد و طلاب تارومار شدند و مدرسه ها خالی از سکنه ماند چندان که حجرات بعضی از مدارس مهم را اداره فرهنگ و اوقاف اصفهان برای انبار کالا به کسبه بازار اجاره داد. من نیز ناچار حجره مدرسه را تخلیه کردم و این در شهریور ۱۳۰۸ و ۱۳۴۸ قمری بود.

درخصوص تغییر لباس، من مطابق قانون رسمی آن زمان به سبب داشتن جواز مدرسی و اجازه اجتهاد معاف بودم و کسی هم انصافاً متعرض من نمی شد. ولیکن اوضاع را در تهران و آذربایجان طوری دیدم که خود به اختیار تغییر لباس دادم.

در سال ۱۳۱۰ از تبریز به تهران منتقل شدم و در مدرسه دارالفنون به تدریس در دوره دوم پرداختم. علاوه بر دارالفنون مدتی هم به مدرسه شرف مظفری می رفتم.

در دبیرستان نظام و دانشکده افسری نیز چندی تدریس کرده ام. در سال ۱۳۱۹ ش. علاوه بر دبیرستان درس کلاس مخصوص ادبی دانشسرای عالی نیز به من محول شد که برزخ بین دبیرستان و دانشکده بود. بعد از آن چندی معلم کلاس روزنامه نگاری بودم که در دانشکده حقوق سابق واقع در یکی از کوچه های خیابان لاله زار بود.

کم کم از دبیرستان به دانشکده منتقل شدم. دروس من در دبیرستان عبارت بود از متون فارسی و تاریخ ادبیات و صناعات ادبی و عروض و مصطلحات علوم. مدتی هم جزوه ای از فلسفه و کلام را تدریس می کردم که مخصوص اثبات صانع و نبوت عامه و خاصه و معاد بود.

در آن ایام ساعات مدرسه روزی شش ساعت بود. چهار ساعت صبح و دو ساعت بعد از ظهر، من از ابتدای خدمت معارف تا موقعی که به دانشکده منتقل شدم، اکثر چنان بود که در هفته ۴۰ ساعت تدریس می کردم یعنی تمام ۳۶ ساعت را با چند ساعت فوق العاده. گاه چنان اتفاق می افتاد که ساعات فوق العاده ما تا حوالی مغرب طول می کشید، و وقتی از درس فارغ می شدم دیگر لب و دهنم قوت حرف زدن نداشت. تدریس من در دانشکده حقوق چندین سال فقه سال سوم قضائی بود و من از این بابت حق الزحمه ای نمی گرفتم و محض برای خدمت به علم و دین بود.

ادامه دارد



سایه روشن بازار



ارنست اورسل

در بازار برای مسافرانی نظیر ماهواره این خطر وجود دارد که نکند ناگهان با تعداد زیادی از سلاح‌های قدیم - که تنها سنگینی آنها کافی است زانوان پهلوانی چون رستم را نیز از ترس بلرزاند - یا با کیسه‌ای پر از سکه - که رشک تصاحب آن بعید نیست ناگهان عضو فرهنگستان کتیبه‌شناسی و یادبیت‌را از غصه دق مرگ کند - به هتل برگرداند.

ولی به هر حال چنین مسافری یکباره خانه خراب و متضرر است. چون چاره‌ای ندارد جز اینکه هر چه را که از آنجا خریده است، پیش یک صراف ارمنی گرو بگذارد تا با پول آنها دوباره بتواند خود را به اروپا برساند.

اینجا عجله هم فایده‌ای ندارد. سایه روشن بازار برای هر نوع اغفال و فریب که عتیقه فروشان ایران، نظیر هم‌قطاران اروپایی خود، با تردستی عجیبی به کار می‌برند، محل بسیار مناسبی است. از طرف دیگر اگر انسان جلو و سوسه درون و بازار گرمی عتیقه فروشان را بگیرد تازه به چنگ دلال‌های بی‌شمار خواهد افتاد که فوراً سراغ غریبه‌ای را که تازه وارد شهر شده است می‌گیرند و حتی برای قالب کردن یک جنس قلای در هتل نیز دست از دامن او بر نمی‌دارند: «این جعبه خاتم را تصادفاً پریروز خریده‌ام» و بعد با قسم و آیه می‌خواهند بقبولانند که آن قبلاً متعلق به همسر سوگلی فتحعلی‌شاه بوده است. یا «این شمشیر قدیمی محقق همان شمشیری است که نادرشاه با آن در نبرد کرنال گردن یک راجه هندی را زد»؛ «نقاشی‌های این جعبه کار نقاش معروف دربار شاه عباس است». این دلالان بدجنس برای هیچ، هزاربار سوگند دروغ یاد می‌کنند و مثلاً می‌گویند که این تبرزین که به دست عتیقه فروشان اصفهانی یا همدانی ساخته شده و با آخرین کاروان به دست او رسیده است، همان تبرزین مشهوری است که رستم آن را از دست پدر بزرگش گرفت و دیو سفید بزرگ را با آن مغلوب ساخت. یا شمشیری که اخیراً در کاروانسرای حاجی رحیم خان رنگ و زنگ قدمت خورده است؛ همان شمشیری است که با آن این قهرمان بخت برگشته سر فرزندش سهراب را، بدون آنکه او را بشناسد، شکافت.

در بازار نه تنها برای حرفه‌های مختلف، بلکه برای صاحبان ادیان خارج از اسلام و اقلیت‌ها نیز بخش‌های خاصی در نظر گرفته شده است. ارمنی‌ها بازار و کاروانسرای منحصر به خود دارند. زردشتی‌ها نیز در سرای درازی داد و ستد می‌کنند که بالای سر در اغلب دکان‌های آن تصاویری از صحنه‌های شاهنامه نقاشی شده است تا از طریق آنها به همه نشان دهند که اینان بازماندگان واقعی و نمایندگان هر حق نژاد اصیل و قدیم ایرانی‌اند.

در بازار، مسجدهایی نیز وجود دارد. به نظر من در حدود چهار باب. ولی در این مورد اطلاعات نمی‌تواند دقیق و درست باشد؛ زیرا روزی و سوسه شدم یکی از آنها را از نزدیک ببینم، بلافاصله از هر دو طرف فریاد «اجنبی! اجنبی!» بلند شد. در همان لحظه باربری گریبانم را سخت گرفت و مرا پیش مرد معممی برد. این معمم با تمام زوری که در بازو داشت مرا به سوی کوچه پرت کرد، خوشبختانه افسری از آنجای گذشت، توانستم کمرش را بگیرم و تعادل خود را حفظ کنم. این سرمشق خوبی بود تا دیگر به فکر بازدید مسجدی نیفتم، ولی با همه اینها باید اعتراف کرد که ایرانی‌ها قلباً آدم‌های متعصبی نیستند. شاید هیچ کشوری در دنیا پیدا نشود که در آن دین رسمی، فرقه‌های مذهبی مخفی را تحت الشعاع خود قرار نداده باشد.

منبع: ایران امروز



به گفته عطایی، این بدان سبب بود که برخی خانواده‌ها از امکان تأثیر فرهنگی منفی تحصیل در خارج نگران بودند. سرانجام فرخ‌خان ۴۲ دانشجوی را برای عضویت در این گروه برگزید. از این گروه، دست‌کم ۱۷ نفر یا دانش‌آموز دارالفنون بودند و یا اخیراً فارغ‌التحصیل شده بودند. در مورد پیشینه تحصیلی باقیمانده گروه اطلاعی در دست نیست. با توجه به موقعیت اجتماعی بالای این گروه دانشجویان، می‌توان حدس زد که این دانشجویان تحصیلاتی در سطح دانش‌آموزان ورودی دارالفنون داشتند، و شاید خودشان آموزش‌های دیگری نیز کسب کرده بودند.

گروه اعزامی، افزون بر این ۴۲ دانشجو، شامل

فارغ التحصیلان دارالفنون/پایانی

گزارش میرزا صالح



نمایی از دارالفنون

مدت اقامت در فرانسه تکالیف مذهبی خود را انجام دهند.

دانشجویان گروه گروسی از راهنمایی مناسب بر نیز خوردار بودند. برخلاف گزارش میرزا صالح شیرازی مبنی بر این که دانشجویان ایرانی در سال‌های ۱۸۱۵-۱۸۱۹ (۹۸-۱۱۹۴ ش.) در انگلستان به خود واکذاشته شده بودند، دانشجویان گروه گروسی از همه جهات تأمین محل سکونت و غذایشان فراهم بود. افزون بر آن، چودزکو نامنویسی آن‌ها را در کالج‌های مناسب فرانسه تسهیل می‌کرد. امیر نظام گروسی در طول تحصیل آن‌ها در فرانسه اقامت داشت. سمت او به عنوان دیپلمات رسمی ایران در فرانسه و رابطه شخصی نزدیکش با ناپلئون سوم بی‌شک در موقعیت این گروه دانشجویان نقش داشت. در سال ۱۸۶۳ (۱۲۴۲ ش.) اکثر دانشجویان درسشان را تمام کرده و آماده بازگشت به ایران بودند. امیر نظام گروسی دانشجویان را در بازگشت به ایران همراهی کرد. پس از این زمان، بقیه دانشجویان فارغ‌التحصیل به صورت فردی یا در گروه‌های کوچک به ایران بازگشتند. آخرین گروه دانشجویان در سال ۱۸۶۷ (۱۲۴۶ ش.) فرانسه را ترک کرد.

اطلاعات در مورد مشاغل بعدی دانشجویان گروه گروسی سرشت در حال تغییر آموزش به سبک اروپایی را در ایران آشکار می‌سازد. از ۱۲ نفری که در فرانسه در رشته علوم نظامی تحصیل کرده بودند، ۷ نفر وارد مشاغل نظامی شدند،

۱ نفر به استخدام وزارت امور خارجه در آمد، و دو نفر سمت‌های دولتی یافتند. در مورد ۲ دانشجو اطلاعی در دست نیست. مهارت‌های نظامی همچنان وسیله‌ای برای پیشرفت در مشاغل دولتی، چه نظامی و چه غیرنظامی، بود از ۵ دانشجویی که در فرانسه رشته پزشکی را دنبال کرده بودند، همه در بازگشت به ایران به طبابت مشغول شدند. یکی در دارالفنون تدریس می‌کرد و چهار نفر به عنوان پزشکان دربار صاحب مقام‌های برجسته‌ای شدند. فارغ‌التحصیلان پزشکی از اروپا تقریباً همواره صاحب منصب پر اعتبار پزشکی سلطنتی می‌شدند.

در واقع، از دوره عباس میرزا، پزشکان دربار به طور فزاینده‌ای اروپایی یا ایرانیان تحصیلکرده اروپا بودند. از دانشجویانی که حرفه‌های فنی آموختند، همه در سمت‌هایی استخدام شدند که حوزه تخصصیشان مورد استفاده قرار گرفت. اما دانشجویانی که در رشته ریاضی (۲ نفر)، اپتیک (۱ نفر)، و مهندسی (۲ نفر) تحصیل کرده بودند، بعداً در سمت‌هایی که مستلزم استفاده از تخصصشان باشد استخدام نشدند. به غیر از یک نفر که در دارالفنون به تدریس ریاضی پرداخت، ۲ نفر دیگر یا بی‌کار ماندند یا وظایفی را عهده‌دار شدند که با مهارت‌های اکتسابی تازه‌شان هیچ مناسبتی نداشت.

امیر نظام گروسی موانعی را که فرا روی این دانشجویان بود می‌شناخت. او پیش از بازگشت به ایران در سال ۱۸۶۳ (۱۲۴۲ ش.) اقداماتی به عمل آورد تا تجهیزات فنی مورد نیاز این دانشجویان را به هنگام بازگشت به ایران تأمین کند اما دولت ایران برای بهره‌برداری از این مهارت‌های جدید هیچ روشی نداشت. دولت ایران، درست برخلاف دولت‌های مصر و عثمانی، نکوشید از این مهارت‌های کسب شده در اروپا بهره‌برداری کند. در واقع، دانشجویان عمدتاً بر اساس روابط خانوادگی خود استخدام شدند. بی‌استفاده ماندن مهارت‌های دانشجویان منجر به سرخوردگی آن‌ها نسبت به ابتکار عمل دولت، به‌ویژه در رابطه با اصلاح آموزشی، گردید. وضع در سال ۱۸۶۷ (۱۲۴۶ ش.) از این هم بدتر شد و این هنگامی بود که ناصرالدین شاه سفر دانشجویان به خارج را ممنوع کرد. از این زمان به بعد، تحصیل در خارج به صورت امتیاز انحصاری پسرانی درآمد که خانواده‌هایشان از روابط با دربار برخوردار بودند و می‌توانستند از شاه مجوز مخصوص دریافت کنند، یا کسانی که همراه اعضای خانواده به مأموریت دیپلماتیک در خارج می‌رفتند.

شایان ذکر است که سه تن از دانشجویانی که عضو گروه گروسی در سال ۱۸۵۹ (۱۲۳۸ ش.) بودند حقوق اروپایی (نفر) و ادبیات و علوم سیاسی اروپایی (۱ نفر) خواندند. پس از بازگشت، دو دانشجوی حقوق به استخدام وزارت امور خارجه درآمدند. یکی از آنها حتی به یک سمت دیپلماتیک دست یافت.

در مورد شغل دانشجوی علوم سیاسی اطلاعی در دست نیست. این سه دانشجو نمایانگر نخستین تلاش برای کسب آموزش اروپایی در خارج از محدوده حوزه‌های فنی هستند. این‌ها نخستین دانشجویانی هستند که در رشته‌های تحصیلی کردند که کاملاً با جامعه و فرهنگ اروپایی مرتبط بود. پیش از آن، ایرانیان فن‌آوری اروپایی (نظامی و صنعتی) را جدا از محتوای فرهنگی آن در نظر می‌گرفتند.

انتخاب علوم سیاسی و حقوق نشانگر تشخیص نیاز به آگاهی از نظام‌های سیاسی و حقوقی اروپاست. این واقعیت که این دانشجویان بعداً به استخدام وزارت امور خارجه درآمدند نشان‌دهنده نیاز رو به گسترش به کادرهای تحصیلکرده در این وزارتخانه است.

دکتر مرتضوی به روایت دکتر تجلیل

استاد دانشمند

بندۀ با نمره ممتاز قبول شدم و بعدها که در خرداد ۱۳۳۴ فارغ‌التحصیل شدم، اعلام کردند که ترتیب یافته بود، ما را به سالیانی که در ساختمان شهرداری تبریز واقع بود، در میدان ساعت ــ که هنوز هم هست ــ دعوت کردند. دانشکده ادبیات هم هنوز در مکان قدیم خود، یعنی در خیابان ارتش آن زمان، بود. در آنجا آقای دکتر مرتضوی و استادان دیگر بودند و به حقیر مدال درجه اول علمی (نقره) دادند که روی آن نوشته شده است «آنانا بود هر که دانا بود».

جناب دکتر مرتضوی، خود از استادان دانشمند بودند و خصوصه ایشان این بود که از شاگردان ممتاز و مورد علاقه مرحوم فروزانفر بودند. بعدها که من به تهران منتقل شدم، در سال‌های ۱۳۴۶، ۱۳۴۷ تا ۱۳۴۹ در دوره کارشناسی ارشد و دکتری، نزد استاد فروزانفر و دیگر استادان بنام تلمذ می‌کردیم و چون من از تبریز آمده بودم، استاد فروزانفر همیشه احوال آقای دکتر مرتضوی را از من جویا می‌شدند و می پرسیدند. حتی یک بار زمانی که آقای دکتر مرتضوی برای مدتی مسئولیتی اجرایی در دانشگاه تبریز را عهده‌دار شده بودند، به مرحوم استاد فروزانفر همین مطلب را عرض کردم؛ مرحوم فروزانفر فرمودند: «مرتضوی حیف شد»؛ چون معتقد بودند که مباد ایشان از مقام علمی منزل شده و به مسائل اجرایی پرداخته‌اند.

زمانی که من هنوز مشغول تحصیل در دوره دکتری بودم و هنوز مشغول نوشتن پایان‌نامه بودم، و در دبیرستان لقمان تبریز درس می‌دم روزی از کنار ساختمان استانداری در جوار دبیرستان که رد می‌شدم، دیدم ماشین استاندار از استانداری خارج شد و استاد فروزانفر هم در ماشین نشسته. حلس دشت که حتماً به دانشکده ادبیات خواهند رفت. به دانشکده رفتم، دیدم ماشین در آنجا پارک شده است. پرسیدم که استاد فروزانفر کجاست؟ گفتند در دفتر ریاست دانشگاه هستند. یادداشتی به رئیس دفتر دادم.

استاد مرتضوی اجازه فرموده بودند که بنده هم وارد شوم و بنده به استادان ملحق شدم. بعد از جلسه، که استاد فروزانفر می‌خواستند تشریف ببرند، ما ایشان را مشایعت و بدرقه می‌کردیم تا پایین پله‌ها. استاد فروزانفر و آقای دکتر مرتضوی سوار ماشین شدند. من هم که آنجا بودم، خودحافظی کردم. استاد فروزانفر که لطفی و عنایتی به من داشتند و هیچ وقت من را به اسم صدا نمی‌کردند و به من «جوان تبریزی» می‌گفتند و اشاره کردند که شما هم بیایید. آقای دکتر مرتضوی در همان چند لحظه‌ای که در ماشین بودیم، ذکر خبری از بنده خدمت استاد فروزانفر نکردند. به استاد عرض کردم که ما در غیاب استاد، بوی گل را از گلاب می‌جویم؛ یعنی ما در نبود شما، از آقای دکتر مرتضوی کسب فیض می‌کنیم. استاد فرمودند که نه، بل از خود گل می‌جویید! این عین عبارت ایشان بود.

آقای دکتر مرتضوی در کنگره‌های تحقیقات ایرانی، که هر سال یک بار در مرکز یکی از استان‌ها برگزار می‌شد، شرکت می‌کردند. یک بار هم در تبریز برگزار شد که درباره نظامی گنجوی بود. ایشان در این مجامع و کنگره‌های تحقیقات ایرانی کتاب‌هایی در تاریخ زبان آذربایجان، تاریخ ایلیخانان... به یادگار گذاشته‌اند. ایشان در مجلهٔ دانشکدهٔ ادبیات دانشگاه تبریز، که در آن زمان بسیار معروف بود و مقالات استنادانی چون سلطان القرایی، آیت‌الله مجتهدی، تقی زاده، قاضی طباطبایی، ادیب طوسی، ختایم‌پور و افرادی در این سطح در آنجا چاپ می‌شد، مقالات متعددی منتشر می‌کردند. ایشان در کتاب زبان دریس آذربایجان هم تحقیقات مفصل و کاملی دربارهٔ زبان آذربایجان انجام داده‌اند و این کتاب ایشان از منابع معتبر در این زمینه محسوب می‌شود.



دکتر مرتضوی

در فاصله‌ای چند یک گوسفند با سه چوپان، که پالتوهای سیاه پشمی به تن دارند، دیده می‌شود و کمی دورتر مردی بالاغ در حال حرکت است و دیگر از جانداران خبری نیست، حتی از کلاغ‌ها هم، که در قلعه‌نو خیلی زیاد بودند،

خبری نیست. شترهای قابل اطمینان ما استادانه و مطمئن درست رو به خورشید در حرکتند. حبیب‌الله قطار اول را هدایت می‌کند و غلامحسین قطار دوم را. عباس در پهلوی قرار گرفته است. گاهی در سر قطار و گاهی هم در ته قطار، تا مواظب باشد که بار روی شترها کج نشود. آخرین شتر هر قطار یکی از بزرگترین زنگ‌های ما را با خود می‌برد. درست مثل زنگ کیلسا، این زنگ قدم‌های موقر شترها را با صدای خفهای همراهی می‌کند. ابوالقاسم در قطار اول سوار شتر ششم است. من و میرزا و حسین‌علی بگ‌سوار سه شتر اول قطار دوم هستیم. متوجه می‌شوم، که کارکنان من با هم قرار گذاشته‌اند. حالا که کوچ‌های پرپیچ و خم ده‌را پشت سر گذاشته‌ایم، به نوبت سوار شتر بشوند و من آنها را به میل خودشان می‌سپارم.

فقط ساربان‌ها مثل همیشه هر سه پیاده می‌روند. آنها باید شترها را هدایت بکنند. آنها مثل کشتی‌های یک‌دک کشت، یک ردیف قایق را پشت سر خود می‌کشند. احتیاج به این نیست که آدم دلش به حال آنها بسوزد. آنها به چیز دیگری عادت ندارند.

پیاده رفتن شغل آنها است. میرزا که سواد نوشتن دارد، برای پیاده رفتن خیلی لطیف است. او روی بار یکی از شترها نشسته است و تمام روز روی شتر تکان می‌خورد. ابوالقاسم از قدم‌های یک‌نواخت شتر و صدای یک‌نواخت زنگ به خواب می‌افتد و به نظر می‌آید که سرش می‌خواهد از گردنش پایین بیفتد. گفتگو قطع شده است. در منظرهٔ اطراف تغییری حاصل نمی‌شود. قطار کم‌کم به حاشیهٔ کویر نزدیک می‌شود.

حالا دماوند با سفیدی درخشانی برق می‌زند. در قسمت‌های بالا هوا پاک‌تر از سطح زمین است. در آب رفتگی بستی در سمت چپ راه‌ما، جایی که شاید به اندازهٔ کافی بوته دارد، ۶۵ شتر به چرا مشغولند. کاروانی است، که در این‌جا اتراق کرده است.

در سمت چپ از هفت سیاه چادر می‌گذریم که از آن ایلات ترک یا فارس است. در این اطراف مثل این که عشایر عرب هم وجود دارد، اما حالا به طرف شمال، راه مشهد، کوچ کرده‌اند. چادرها شبیه چادرهای تاگوت‌ها در کوکو ـ نور است. چادرهای آنها هم سیاه است، اما همه جای چادر بسته است. ساکنین این چادرها نیمه



فلسفه نگاشت: دکتر محمود خاتمی

تفسیر زیبایی در فلسفه

تناسب و تقارن و ظرافت و نظیر اینها تنها می‌توانند بستر ظهور و زیبایی و بهره‌مندی چیزی را بر حسب مرتبهٔ مغولی ـ وجودی‌اش از زیبایی فراهم کنند. این بدان معنی است که زیبایی در عروض خود به آن چیز معیاری جز خود وجود، یعنی بهره‌مندی آن چیز از وجود، ندارد.

نتیجهٔ بی‌واسطه‌ای از این نکته می‌توان گرفت این است که زیبایی از آن حیث که تحت هیچ مقوله‌ای در نمی‌آید حسی در مقام ظهور در عوالم عقلی، مثالی و حسی، فرامقوله‌ای باقی می‌ماند و همچنانکه وجود در عروض خود به‌مه‌امیات که تحت مقوله‌اند باز هم فرامقوله است؛ زیبایی نیز بی‌آنکه تحت سیطرهٔ مقولات

وحشی ـ زنده‌پوش و کثیف هستند، با این وصف شکل و قواره‌ای الوان دارند. آنها به نظر آدم‌های بدبینی هستند و به آسانی اجازه نمی‌دهند کسی به آنها نزدیک بشود. زنها یی چادرند و لباسهایشان اقلاً زمانی رنگ سرخ داشته است. جلوی ما کویر بزرگ با حالتی دعوت کننده قرار دارد. مساز میان آخرین تپه‌ها به طرف جلو می‌رانیم. در آن سوی کوه بعدی، در سمت راست، سیاه‌کوهی که از آن صحبت است، مثل خط کم‌رنگی که به زحمت دیده می‌شود، ظاهر می‌شود.

هنوز باید مسافت قابل توجهی برویم تا به آن‌جا برسیم. راهمان مثل چنگال به شاخه‌هایی چند تقسیم می‌شود. ما راه سمت راست را انتخاب می‌کنیم، که ما را به طرف جنوب شرقی می‌برد. در این‌جا زمین به خاطر ریشه گیاهان کویر پر دست‌انداز است، که پس از باد دپروز شنه‌ای صحرایی در پناه آنها جمع شده است. این شسن‌های زرد رنگ بی‌نهایت ریزند و مقدارشان آن‌قدر کم است، که نمی‌توانند تشکیل تپه‌های شنی بدهند. حتماً اگر این‌جا و آن‌جا این شسن‌ها به موانع کوچکی بر نخورند، به گردش خود ادامه خواهند داد. مثل حاشیهٔ کویر شن ترکستان شرقی، گاهی هم روی تپهٔ بزرگ‌تری بوتهٔ گز تنهایی قرار دارد.

در ایمن میان به آخرین دهکده نزدیک می‌شویم. کلبه‌های گلسی این ده که سقف گنبدی شکل دارند، رفته‌رفته واضح‌تر می‌شوند، دیوارهای زرد تیره‌رنگ ده و چند پدیده خویی دیده می‌شود. اسم ده از اسم کسی گرفته شده بود، که الان مدتی است که مرده است. این ده سابقاً کریم‌خان نامیده می‌شد، ولی امروز، به طور معمول، عباس‌آباد نامیده می‌شود. صاحب این ده اقبال‌الدوله است که در تهران است. در جنوب غربی، در سه فرسخی ما، ده و کوه دوازده امام دیده می‌شود و کمی جلوتر دهکدهٔ مبارکبه قرار دارد.

کریم‌خان ۱۵ خانه دارد و جمعیتش ۴۰ نفر است. این ده، ماقبل حاشیهٔ کویر است (شکل ۵). ساکنین این ده ۶۰ شتر و ۱۰۰ گوسفند دارند. ثروتمندترین مرد ده در ضمن کدخدای ده هم است. در سه‌سایه‌ای خوب و راست برای صاحبش ۱۰۰ خروار گندم و جو محصول دارد. یک سوم محصول قلعه‌نو. اما اسباب محصول فقط ۲۰ خروار بوده است. در این‌جا معمولاً هندوانه و سبزی هم کاشته می‌شود. آب ده وسیلهٔ یک قنات تأمین می‌شود، که از ده حصار قلی شروع می‌شود.

ایمن نوع آبیاری واقعاً جالب توجه است. وقتی که آدم تمام روز را در صحرایی که تا حد زیادی شبیه کویر است مسافرت کرده است، از دیدن دهکده‌ای با آب روان متعجب می‌شود ا قطعه‌ای که قنات شروع می‌شود (در این مورد حصار قلی). چادرهای آنها هم سیاه است، اما قرار دارد (۸۰۶ متر). به این ترتیب شیب قنات به موازات

سطح زمین است. قنات این طور است، که مثلاً در حصار قلی چاهی به عمق پنج متر کنده می‌شود و بعد به همین ترتیب چاههایی ــ تا حد ممکن در خط مستقیم ــ به طرف محل مورد نظر کنده می‌شود. البته عمق این چاهها با هر چاه تازه کمتر می‌شود و در آخرین چاه این عمق حتی از یک متر هم کمتر است. پس از این آخرین چاه، آب وارد کانال روبازی می‌شود و از این طریق به مزارع تقسیم می‌گردد. پس از این که کار کنند چاه تمام شد، کف چاهها در خطی تقریباً افقی به هم مربوط می‌شود. آبی که از

روایت سون هدین از ایران عهد قاجار

در کویر؛ سفر با شتر



اطراف جمع می‌شود، به این ترتیب آرام به طرف کریم‌خان جاری می‌شود و به همین روش حصار قلی آبش را از قناتی تأمین می‌کند که از قلعه‌نو شروع می‌شود.

قیل از این که کار مشکل جفر قنات شروع بشود، چاهی آزمایشی کنده می‌شود. اگر چاه اول به آب خوب و کافی برخورد، این آب به نحوی که شرح داده شد، در خطی افقی به جریان انداخته می‌شود. یک چنین قناتی را می‌توان با قناتهای جنبی دیگری که آبشان به قنات اصلی ختم می‌شود، تقویت کرد. ایرانی‌ها در این نوع آبیاری و استاندن و این کار را، با این که تغییر عمق چاهها بی‌نهایت

نامحسوس است، بدون دستگاههای لازم برای هم آهنگ کردن عمق چاهها انجام می‌دهند. مهم این است که بتوان آب جمع شده در یک قنات را درست به محلی هدایت کرد که منظور نظر است. معمولاً وضع طوری است که یک قنات تازه احداث شده سبب پیدایی ده می‌گردد نه بالعکس. بستر جاجرو ده به دهکدهٔ خاوه ختم می‌شود، اما گاهی پس از بارانی مداوم آب جاجرو د در شاخه‌های منفردی تا کریم‌خان جریان پیدا می‌کند.

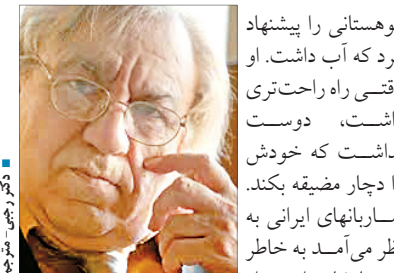
ما در دهکده اتراق کردیم و شترهای بسیار خوب ما

شده‌ام. او حیوانی است بزرگ و قوی به رنگ قهوه‌ای روشن و مویندو و مثل شتر فصل زمستان پشمالو (شکل ۵۲). شترم اشتهای خوبی دارد و وقتی که موقع حرکت به بوته‌ای صحرایی برمی‌خورد، اگر هم بوتهٔ کوچکی باشد، می‌کوشد در حال راه رفتن این بوته را با سرعت بادندانه‌ایش بکند، از ساربان‌اش غلامحسین به آرامی و شکیبایی پیروی می‌کند و هرگز قدم‌هایش را آن‌قدر آهسته نمی‌کند، تا قطاری که به افسار او بسته است، افسار را محکم بکشد. راه رفتنش مرتب است و به مراتب کمتر از

شترهای دیگر تکان می‌دهد. مثل این که به خاطر من سعی می‌کند تا موقع راه رفتن تا حد امکان کمتر تکان بدهد. من از سواری روی شتر ــ اگر هم روزهای اول پشت آدم کمی درد می‌کند و گردش خشک می‌شود ــ خوشم می‌آید، چون این عوارض ضرری ندارد و به زودی برطرف می‌شود. خیلی خوب است که ایرانی‌ها مثل شترهای آسیای مرکزی افسار شتر را به چوبی که از بینی حیوان گذرانده شده است نمی‌بندند، بلکه به جای بینی از دهنه‌ای نرم استفاده می‌کنند. در نتیجه شترهایی جهت آزار نمی‌بینند و آدم از دیدن بینی خون‌آلود شتر ــ که متأسفانه در ترکستان همیشه می‌توان ناظر آن بود ــ در امان می‌ماند.

کدخدای کریم‌خان با مهربانی خاصی از من استقبال کرد. من منتظر یک چنین پذیرایی بودم، چون من به همراه قزاقهای شش‌وارد شده بود و علاوه بر آن فرمانی کتبی داشتم. خطاب به ساکنین کشور. او مرد مسنی بود و به راه منطقهٔ شرقی، به اندازهٔ چند روز سفر کاملاً آشنا بود. از این نظر فوراً از او راهنمایی گرفتم که پیشم بیاید تا اطلاعاتی از او کسب بکنم. برای ما استفادهٔ از چهار راه ممکن بود. البته برای استفاده از هر راهی که تصمیم می‌گرفتم، پس از چهار روز به چشمه‌ای می‌رسیدیم که آبش شور بود و طلحه نامیده می‌شد. راه اول از طریق بابا احمد، چشمه‌شاه، رافش و مسوک به طلحه منتهی می‌شد. آب چشمهٔ شاه بهترین آب این حوزه است، اما راهش طولانی‌تر از راههای دیگر است. یکی از این راهها تا حد زیادی از کوهستان کوچکی از عین رشید، چشمه‌سور، آب گوله و چشمه گور گذشته و به طلحه می‌رسد. این راه ۲۲ فرسخ طول دارد. این راه دارای همه نوع پیچ و خم به چپ و راست است و پستی و بلندی زیادی دارد، اما برتریش در این است که در هر اتراق آب وجود دارد، که در حال شور، اما قابل خوردن است. یک راه دیگر از بابا احمد، گورقی، کیلگه و شکرآب است، که قسمتی از این راه از کویر و قسمت دیگر از منطقه‌ای کوهستانی می‌گذرد. این راه ۲۷ فرسخ طول دارد و استفاده از آن اصلاً توصیه نمی‌شود. کوه‌تا‌ترین راه به طلحه، که ۱۸ فرسخ است، فقط از کویر می‌گذرد و در مدت سه یا چهار روزی که برای رسیدن به آن جالازم است، در بین راه از آب خبری نیست.

ما شوری آبش تجنکی کوهستانی می‌گذرد. تابع نظر من بودند، که راه کویر را بهترین راه می‌دانستم، فقط میرزا راه



دکتر مرتضوی

کوهستانی را پیشنهاد کرد که آب داشت. او وقتی راه راحت‌تری داشت، دوست نداشت که خودش را دچار مضیقه بکند. ساربانهای ایرانی به نظر می‌آمد به خاطر شترهایشان راه هموار کویر را ترجیح می‌دادند. در حال حاضر یک کاروان مرکز ۲۰۰ شتر، که از اصفهان بود، در کریم‌خان اتراق کرده بود. درست وقتی که ما وارد شدیم ۲۰۰ شتر به صورت یک قطار درآمده بود، تا از نهر کوچک ده آب بخورد (شکل ۵۳). خار شتر گیاهی است صحرایی که در حاشیهٔ کویر می‌روید. اگر کاروانی به خار شتر کافی بر بخورد، شترها دیگر به چیز دیگری احتیاج ندارند. از قضا اسمال خار شتر کمپاب‌تر از همیشه بود و به این خاطر شترهای کریم‌خان لاغرتر بودند. اطلاعاتی که کدخدا در مورد یافت شدن آهو و گورخر در کوهستان کوچکی که جلوی ما بود داد، این گمان را به وجود می‌آورد، که آن مکان نمی‌تواند چندان هم بی‌گناه باشد.

پس از این که پیرمرد برپایمان تعریف کرده بود، که ده ۶۰ شتر دارد، به این فکر افتادم که چند تا از آنها را کرایه بکنم. تسابرای چند روز اول کاه و علف برای حیوانات خودمان حمل بشود. چون کدخدا توضیح داد، در صورتی که برای هر شتر ۱۵ قران دریافت بکند، با کامل میل برای سفرم به طلحه پنج شتر در اختیارم می‌گذارد. او را با خودم به چادر بردم و در آن‌جا با حضور عباس‌قلی بگ و میرزا برای مدتی طولانی در مورد معامله گفتگو کردیم. تقاضای او واقعاً بی‌شرانه بود. ۳۰۰ قران (۳۰۰ تومن) درست نصف مبلغی که برای یک شتر بزرگ باید پرداخت. برای آسان کردن موضوع از او پرسیدم، پس او در مجموع برای پنج شتر تا طلحه چقدر می‌خواهد. او بدون این که فکر بکند جواب داد ۹ تومن، لابد او فرق تومن و قران را نمی‌دانست، در هر حال معامله را به نظر گرفتن رضایت هر دو طرف، انجام گرفت و او قول داد، خبر از شتر دو خروار علف خشک هم به ما تحویل بدهد. علفی که بار چهار شتر می‌شد و احتیاج ما را برای هشت روز رفع می‌کرد. من میل داشتم، که ذخیرهٔ علف خشک و تعداد شترها را دو برابر بکنم، اما مجبور بودیم به آن چه که می‌توانستیم در محل به دست بیآوریم قانع باشیم.

اطلاعی که پیرمرد از منطقهٔ آن طرف طلحه داشت این بود، که پس از دو روز راه به کوهی می‌رسیم، که کوه نخجیر نامیده می‌شود و در آن‌جا آب شور یافت می‌شود، اما زرویدنی خبری نیست. از آن‌جا، در سمت شرقی، کوه دیگری زیباتر می‌شود، که او آن را هرگز ندیده است و پشت این کوه کویر بزرگ گسترده است.



دکتر مرتضوی

حضور انسان به آگاهی اوست و انسان و عالم هم‌پیوندی ذاتی دارند و لذا قوانین وجود که درون انسان حاکم‌اند در خارج از انسان نیز حاکم‌اند؛ و اصولی که وجود و آگاهی انسان از آن تبعیت می‌کنند، نفس‌الامری‌اند و به اصلاح عینیت دارند، و این مستلزم آن است که آگاهی انسان ــ چنانکه در حکمت اشراق آن راه روشنی بیان کرده‌اند ــ حکایت حضور از عالم داشته باشد و به تعبیر دیگر آگاهی در بُنِ خود همان حضور به معنی وجودی و اشراقی است، و نه آنکه چیزی از سنخ متمایز با وجود باشد. این همبافتی و هم‌ریشه‌ای میان انسان و عالم است که امکان آگاهی از صور موجودات در چنان‌که هستند ممکن می‌سازد. بی‌فرض این همبافتی و هم‌ریشه‌ای و هم‌پیوندی ذاتی این امکان متغی است و راهمایی انسان به ساحت وجود جز در پدیدارهای محدود درون خود او ناممکن است و حقیقت این پدیدارها هم همواره در مظان باقی می‌ماند.

به خاطر داشتن این نکته از انسان‌شناسی و عالم‌شناسی

چهارشنبه ۲۸ آبان ۱۳۹۳/ سال هشتادونهم - شماره۲۶۰۲۳

اخبارات

ویژه فرهنگ‌تاریخ و تمدن ایران وجهان ۱۹۸

تحلیل

تحلیل هنر اصیل ایران: بازل کری

سبک مغولی در زمان ایلیخانان

تسنخیر ایران توسط مغول‌ها با غارت و تاخت و تازهای بیابیی همراه بود که از ۱۲۲۰ تا ۱۲۵۸ طول کشید. در این مدت جمعیت شهرها به حداقل خود رسیده و بسیاری از مراکز اصلی تمدن ویران گردید، هدف از این‌بشورش‌ها این بود که در ایران وحشت ایجاد کنند تا بتوانند از این طریق با لشکر اندکی که در اختیار دارند آن را در تسلط خود نگه دارند ولی این امر به قدری خشن بود که پس از هر شورش قتل عامی جدید رخ می‌داد. کشتار آدم و نابودی ثروت خارج از حساب بود و واضح است که این کشور دیگر نتوانست ترمیم بیابد و آبیاری زمین‌ها و تجدید ساختمان بسیاری از شهرها دیگر ممکن نشد.

ویران کردن کتابخانه‌ها به قدری سنگین بود که نمی‌توان حتی یک ورق از کتابهای مصوری را که پیش از این طوفان هولناک وجود داشته‌اند به دست آورد. ولسی مغولها دریافتند که بدون کمک وزراء ایرانی نه می‌توانند مالیات جمع کنند و نه می‌توانند کشور را اداره نمایند. حتی در زمان چنگیزخان هم تجار به خاطر ارزش اقتصادیشان از هر گونه تعرض مصون بودند. به هر حال بعضی نواحی نظیر ماوراءالنهر که از نظر داشتن مراتع پر علف که چندان هم بی‌شباهت به آسیای مرکزی یعنی سرزمین مغول نبود همانند خراسان و عراق به نحوهٔ دلخراشی ویران نابود گردید. حکومت مغول در عوض نظم و قانون و امنیت را با خود آورد. علاءالدین موخ و وزیر ایرانی می‌نویسد در زمان جغتای هر زنی می‌توانستت با بار جواهر در ماوراءالنهر بدون ترس به هر جا که بخواهد برود.

به هر حال از ۱۲۵۱ یعنی زمان منگوقاآن اصلاحات شروع شد و انتشار و ترویج آن در غروب بوسیله هلاکو پس از دریافت دستور حمله به آنجا در سمرقند یعنی پس از ۱۲۵۵ صورت گرفت.

ولسی حتی پس ازین تاریخ نیز مغول‌ها هنوز هم دارای همان طرز زندگی بدوی بودند و حمایت آن‌ها از هنر نقاشی منحصر به حمایت از هنر گلدوزی برای چادرها می‌شد، تا اینکه در زمان احمد ایلیخان (۱۲۸۲ تا ۱۲۸۴) بود که ایران دارای فرمانروای مسلمان شد که نسبت به تمدن آن اظهار دلبستگی و علاقه می‌نمود. اباقاخان جانشین او (۱۲۶۵ تا ۱۲۸۲) دارای زنی مسیحی به نام ماریا پائولوگوس بود و بسا فرمانروایان غربی ارتباط داشت: می‌توان اثر و نفوذ هنر مسیحی را در دربار مغول سهلایا هم از آن مشاهده نمود. از طرف دیگر ارغون (۱۲۸۴ تا ۱۲۹۱) بودائی بود و این مسئله بدون شک راه نفوذ هنر آسیای مرکزی و چین را به روی ایران باز کرد.

پایتخت اولیه ایلیخانان جسای معینی نبود بلکه مراکز مختلف بود که مذهب گوناگونی داشتند. تا اینکه غازان‌خان (۱۲۹۵ تا ۱۳۰۴) اسلام را به عنوان مذهب رسمی خود پذیرفت و علاقهٔ او به علم و تحقیق به قدری بود که محققین را از کشورهای مختلف به تبریز کشاند. از این تاریخ به‌بعد مغولها در شهرها ساکن شدند و به ساختن خانه‌های زیبا و دائمی اقدام نمودند.

در زمان سلطنت غازان‌خان و به دستور وی بود که نسخهٔ مشهور کتاب خطی تاریخ طبیعی سال ۹۴۱ تألیف یک پزشک مسیحی به نام ابن یختیشوع طبیب خلیفه المتقی در بغداد (تایلولی و ۱۲) توسط عبدالهادی از عربی به فارسی ترجمه شد و یک نسخه از متن اصلی آن امروزه در کتابخانه مورگان در آمریکا تحت شماره M. ۵۰۰ نگهداری می‌شود. رقم سوم تاریخ این کتاب که در صفحهٔ آخر آن است خوب مشخص نیست ولی احتمالاً در ۱۲۹۸ در مراغه پایتخت قدیم مغول که هفتاد مایل با تبریز فاصله دارد نوشته شده است.

ایسن کتاب در حال حاضر ۹۴ تصویر دارد که درازا و پهنای بسیاری از آنها از ۳ تا ۵ سانتی متر تجاوز نمی‌کند و به هر حال بدیخته‌ان تمام تصاویر کتاب هرگز به اتمام نرسید و در بعضی از صفحات آن کارهای خوب ولی ناتمامی به جا مانده است.

دکتر مرتضوی به روایت دکتر تجلیل

استاد دانشمند

بندۀ با نمره ممتاز قبول شدم و بعدها که در خرداد ۱۳۳۴ فارغ‌التحصیل شدم، اعلام کردند که برتیب رتبه اول شدم.ام در جلسه‌ای که به همین منظور ترتیب یافته بود، ما را به سالنی که در ساختمان شهرداری تبریز واقع بود، در میدان ساعت ــ که هنوز هم هست ــ دعوت کردند. دانشکده ادبیات هم هنوز در مکان قدیم خود، یعنی در خیابان ارتش آن زمان، بود. در آنجا آقای دکتر مرتضوی و استادان دیگر بودند و به حقیر مدال درجه اول علمی (نقره) دادند که روی آن نوشته شده است «آنانا بود هر که دانا بود».

جناب دکتر مرتضوی، خود از استادان دانشمند بودند و خصوصه ایشان این بود که از شاگردان ممتاز و مورد علاقه مرحوم فروزانفر بودند. بعدها که من به تهران منتقل شدم، در سال‌های ۱۳۴۶، ۱۳۴۷ تا ۱۳۴۹ در دوره کارشناسی ارشد و دکتری، نزد استاد فروزانفر و دیگر استادان بنام تلمذ می‌کردیم و چون من از تبریز آمده بودم، استاد فروزانفر همیشه احوال آقای دکتر مرتضوی را از من جویا می‌شدند و می پرسیدند. حتی یک بار زمانی که آقای دکتر مرتضوی برای مدتی مسئولیتی اجرایی در دانشگاه تبریز را عهده‌دار شده بودند، به مرحوم استاد فروزانفر همین مطلب را عرض کردم؛ مرحوم فروزانفر فرمودند: «مرتضوی حیف شد»؛ چون معتقد بودند که مباد ایشان از مقام علمی منزل شده و به مسائل اجرایی پرداخته‌اند.

زمانی که من هنوز مشغول تحصیل در دوره دکتری بودم و هنوز مشغول نوشتن پایان‌نامه بودم، و در دبیرستان لقمان تبریز درس می‌دم روزی از کنار ساختمان استانداری در جوار دبیرستان که رد می‌شدم، دیدم ماشین استاندار از استانداری خارج شد و استاد فروزانفر هم در ماشین نشسته. حلس دشت که حتماً به دانشکده ادبیات خواهند رفت. به دانشکده رفتم، دیدم ماشین در آنجا پارک شده است. پرسیدم که استاد فروزانفر کجاست؟ گفتند در دفتر ریاست دانشگاه هستند. یادداشتی به رئیس دفتر دادم.

استاد مرتضوی اجازه فرموده بودند که بنده هم وارد شوم و بنده به استادان ملحق شدم. بعد از جلسه، که استاد فروزانفر می‌خواستند تشریف ببرند، ما ایشان را مشایعت و بدرقه می‌کردیم تا پایین پله‌ها. استاد فروزانفر و آقای دکتر مرتضوی سوار ماشین شدند. من هم که آنجا بودم، خودحافظی کردم. استاد فروزانفر که لطفی و عنایتی به من داشتند و هیچ وقت من را به اسم صدا نمی‌کردند و به من «جوان تبریزی» می‌گفتند و اشاره کردند که شما هم بیایید. آقای دکتر مرتضوی در همان چند لحظه‌ای که در ماشین بودیم، ذکر خبری از بنده خدمت استاد فروزانفر نکردند. به استاد عرض کردم که ما در غیاب استاد، بوی گل را از گلاب می‌جویم؛ یعنی ما در نبود شما، از آقای دکتر مرتضوی کسب فیض می‌کنیم. استاد فرمودند که نه، بل از خود گل می‌جویید! این عین عبارت ایشان بود.

آقای دکتر مرتضوی در کنگره‌های تحقیقات ایرانی، که هر سال یک بار در مرکز یکی از استان‌ها برگزار می‌شد، شرکت می‌کردند. یک بار هم در تبریز برگزار شد که درباره نظامی گنجوی بود. ایشان در این مجامع و کنگره‌های تحقیقات ایرانی کتاب‌هایی در تاریخ زبان آذربایجان، تاریخ ایلیخانان... به یادگار گذاشته‌اند.ایشان در مجلهٔ دانشکدهٔ ادبیات دانشگاه تبریز، که در آن زمان بسیار معروف بود و مقالات استادانی چون سلطان القرایی، آیت‌الله مجتهدی، تقی زاده، قاضی طباطبایی، ادیب طوسی، ختایم‌پور و افرادی در این سطح در آنجا چاپ می‌شد، مقالات متعددی منتشر می‌کردند. ایشان در کتاب زبان دریس آذربایجان هم تحقیقات مفصل و کاملی دربارهٔ زبان آذربایجان انجام داده‌اند و این کتاب ایشان از منابع معتبر در این زمینه محسوب می‌شود.



دکتر مرتضوی

در فاصله‌ای چند یک گوسفند با سه چوپان، که پالتوهای سیاه پشمی به تن دارند، دیده می‌شود و کمی دورتر مردی بالاغ در حال حرکت است و دیگر از جانداران خبری نیست، حتی از کلاغ‌ها هم، که در قلعه‌نو خیلی زیاد بودند،

خبری نیست. شترهای قابل اطمینان ما استادانه و مطمئن درست رو به خورشید در حرکتند. حبیب‌الله قطار اول را هدایت می‌کند و غلامحسین قطار دوم را. عباس در پهلوی قرار گرفته است. گاهی در سر قطار و گاهی هم در ته قطار، تا مواظب باشد که بار روی شترها کج نشود. آخرین شتر هر قطار یکی از بزرگترین زنگ‌های ما را با خود می‌برد. درست مثل زنگ کیلسا، این زنگ قدم‌های موقر شترها را با صدای خفه‌ای همراهی می‌کند. ابوالقاسم در قطار اول سوار شتر ششم است. من و میرزا و حسین‌علی بگ‌سوار سه شتر اول قطار دوم هستیم. متوجه می‌شوم، که کارکنان من با هم قرار گذاشته‌اند. حالا که کوچ‌های پرپیچ و خم ده‌را پشت سر گذاشته‌ایم، به نوبت سوار شتر بشوند و من آنها را به میل خودشان می‌سپارم.

فقط ساربان‌ها مثل همیشه هر سه پیاده می‌روند. آنها

باید شترها را هدایت بکنند. آنها مثل کشتی‌های یدک‌کش، یک ردیف قایق را پشت سر خود می‌کشند. احتیاج به این نیست که آدم دلش به حال آنها بسوزد. آنها به چیز دیگری عادت ندارند.

پیاده رفتن شغل آنها است. میرزا که سواد نوشتن دارد، برای پیاده رفتن خیلی لطیف است. او روی بار یکی از شترها نشسته است و تمام روز روی شتر تکان می‌خورد. ابوالقاسم از قدم‌های یک‌نواخت شتر و صدای یک‌نواخت زنگ به خواب می‌افتد و به نظر می‌آید که سرش می‌خواهد از گردنش پایین بیفتد. گفتگو قطع شده است. در منظرهٔ اطراف تغییری حاصل نمی‌شود. قطار کم‌کم به حاشیهٔ کویر نزدیک می‌شود.

حالا دمانود با سفیدی درخشانی برق می‌زند. در قسمت‌های بالا هوا پاک‌تر از سطح زمین است. در آب رفتگی بستی در سمت چپ راه‌ما، جایی که شاید به اندازهٔ کافی بوته دارد، ۶۵ شتر به چرا مشغولند. کاروانی است، که

در این‌جا اتراق کرده است.

در سمت چپ از هفت سیاه چادر می‌گذریم که از آن ایلات ترک یا فارس است. در این اطراف مثل این که عشایر عرب هم وجود دارد، اما حالا به طرف شمال، راه مشهد، کوچ کرده‌اند. چادرها شبیه چادرهای تاگوت‌ها در کو کو ــ نور است. چادرهای آنها هم سیاه است، اما همه جای چادر بسته است. ساکنین این چادرها نیمه



فلسفه نگاشت: دکتر محمود خاتمی

تفسیر زیبایی در فلسفه

تناسب و تقارن و ظرافت و نظیر اینها تنها می‌توانند بستر ظهور و زیبایی و بهره‌مندی چیزی را بر حسب مرتبهٔ مغولی ــوجودی‌اش از زیبایی فراهم کنند. این بدان معنی است که زیبایی در عروض خود به آن چیز معیاری جز خود وجود، یعنی بهره‌مندی آن چیز از وجود، ندارد.

نتیجهٔ بی‌واسطه‌ای از این نکته می‌توان گرفت این است که زیبایی از آن حیث که تحت هیچ مقوله‌ای در نمی‌آید حسی در مقام ظهور در عوالم عقلی، مثالی و حسی، فرامقوله‌ای باقی می‌ماند و همچنانکه وجود در عروض خود به‌مه‌امیات که تحت مقوله‌اند باز هم فرامقوله است؛ زیبایی نیز بی‌آنکه تحت سیطرهٔ مقولات

وحشی ــزنده‌پوش و کثیف هستند، با این وصف شکل و قواره‌ای الوان دارند. آنها به نظر آدم‌های بدبینی هستند و به آسانی اجازه نمی‌دهند کسی به آنها نزدیک بشود. زنها یی چادرند و لباسهایشان اقلا زمانی رنگ سرخ داشته است. جلوی ما کویر بزرگ با حالتی دعوت کننده قرار دارد. مساز میان آخرین تپه‌ها به طرف جلو می‌رانیم. در آن سوی کوه بعدی، در سمت راست، سیاه‌کوهی که از آن صحبت است، مثل خط کم‌رنگی که به زحمت دیده می‌شود، ظاهر می‌شود.

هنوز باید مسافت قابل توجهی برویم تا به آن‌جا برسیم. راهمان مثل چنگال به شاخه‌هایی چند تقسیم می‌شود. ما راه سمت راست را انتخاب می‌کنیم، که ما را به طرف جنوب شرقی می‌برد. در این‌جا زمین به خاطر ریشه گیاهان کویر پر دست‌انداز است، که پس از باد دپروز شنه‌ای صحرایی در پناه آنها جمع شده است. این شن‌های زرد رنگ بی‌نهایت ریزند و مقدارشان آن‌قدر کم است، که نمی‌توانند تشکیل تپه‌های شنی بدهند. حتماً اگر این‌جا و آن‌جا این شن‌ها به موانع کوچکی بر نخورند، به گردش خود ادامه خواهند داد. مثل حاشیهٔ کویر شن ترکستان شرقی، گاهی هم روی تپهٔ بزرگ‌تری بوتهٔ گز تنهایی قرار دارد.

در ایین میان به آخرین دهکده نزدیک می‌شویم. کلبه‌های گلسی این ده که سقف گنبدی شکل دارند، رفته‌رفته واضح‌تر می‌شوند، دیوارهای زرد تیره‌رنگ ده و چند پدیده خویی دیده می‌شود. اسم ده از اسم کسی گرفته شده بود، که الان مدتی است که مرده است. این ده سابقاً کریم‌خان نامیده می‌شد، ولی امروز، به طور معمول، عباس‌آباد نامیده می‌شود. صاحب این ده اقبال‌الدوله است که در تهران است. در جنوب غربی، در سه فرسخی ما، ده و کوه دوازده امام دیده می‌شود و کمی جلوتر دهکدهٔ مبارکبه قرار دارد.

کریم‌خان ۱۵ خانه دارد و جمعیتش ۴۰ نفر است. این ده، ماقبل حاشیهٔ کویر است (شکل ۵). ساکنین این ده ۶۰شتر و ۱۰۰ گوسفند دارند. ترکمن‌تدین مرد ده در ضمن کدخدای ده هم است. در سه‌سالی خوب و بد ده برای صاحبش ۱۰۰ خروار گندم و جو محصول دارد. یک سوم محصول قلعه‌نو، اما اسبال محصول فقط ۲۰ خروار بوده است. در این‌جا معمولاً هندوانه و سبزی هم کاشته می‌شود. آب ده وسیلهٔ یک قنات تأمین می‌شود، که از ده حصار قلی شروع می‌شود.

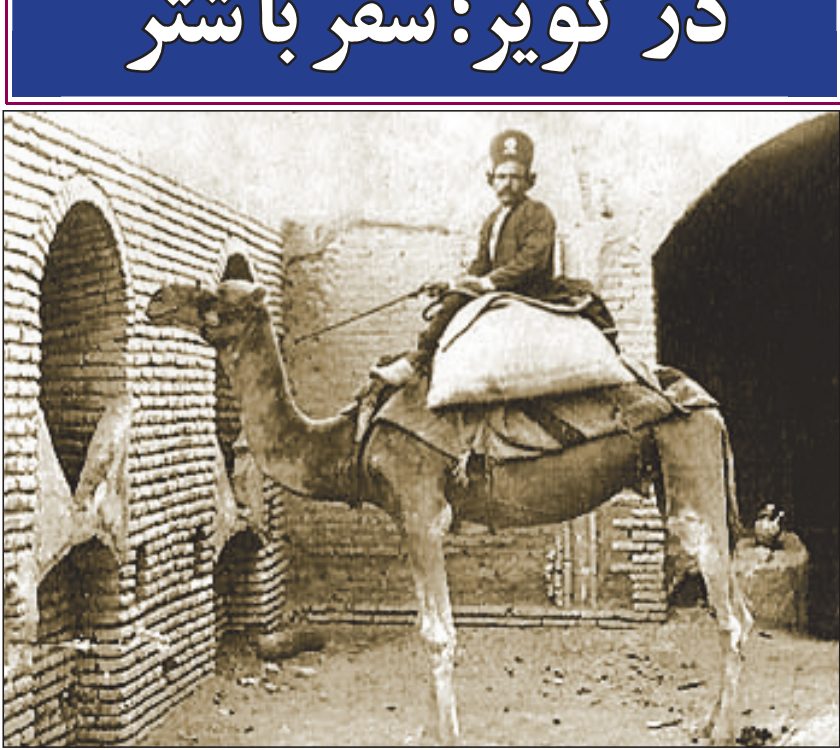
ایین نوع آبیاری واقعاً جالب توجه است. وقتی که آدم تمام روز را در صحرایی که تا حد زیادی شبیه کویر است مسافرت کرده است، از دیدن دهکده‌ای با آب روان متعجب می‌شود ا قنطه‌ای که قنات شروع می‌شود (در این مورد حصار قلی). چادرهای آنها هم سیاه است، اما قرار دارد (۸۰۶ متر). به این ترتیب شیب قنات به موازات

آیین

سطح زمین است. قنات این طور است، که مثلاً در حصار قلی چاهی به عمق پنج متر کنده می‌شود و بعد به همین ترتیب چاههایی ــ تا حد ممکن در خط مستقیم ــ به طرف محل مورد نظر کنده می‌شود. البته عمق این چاهها با هر چاه تازه کمتر می‌شود و در آخرین چاه این عمق حتی از یک متر هم کمتر است. پس از این آخرین چاه، آب وارد کانال روبازی می‌شود و از این طریق به مزارع تقسیم می‌گردد. پس از این که کار کنند چاه تمام شد، کف چاهها در خطی تقریباً افقی به هم مربوط می‌شود. آبی که از

روایت سون هدین از ایران عهد قاجار

در کویر؛ سفر با شتر



اطراف جمع می‌شود، به این ترتیب آرام به طرف کریم‌خان جاری می‌شود و به همین روش حصار قلی آبش را از قناتی تأمین می‌کند که از قلعه‌نو شروع می‌شود.

قیل از این که کار مشکل جفر قنات شروع بشود، چاهی آزمایشی کنده می‌شود. اگر چاه اول به آب خوب و کافی برخورد، این آب به نحوی که شرح داده شد، در خطی افقی به جریان انداخته می‌شود. یک چنین قناتی را می‌توان با قناتهای جنبی دیگری که آبشان به قنات اصلی ختم می‌شود، تقویت کرد. ایرانه‌ا در این نوع آبیاری و استاندن و این کار را، با این که تغییر عمق چاهها بی‌نهایت

نامحسوس است، بدون دستگاههای لازم برای هم آهنگ کردن عمق چاهها انجام می‌دهند. مهم این است که بتوان آب جمع شده در یک قنات را درست به محلی هدایت کرد که منظور نظر است. معمولاً وضع طوری است که یک قنات تازه احداث شده سبب پدیدای ده می‌گردد نه بالعکس. بستر جاجرو ده به دهکدهٔ خاوه ختم می‌شود، اما گاهی پس از بارانی مداوم آب جاجرو د در شاخه‌های منفردی تا کریم‌خان جریان پیدا می‌کند.

ما در دهکده اتراق کردیم و شترهای بسیار خوب ما

شده‌ام. او حیوانی است بزرگ و قوی به رنگ قهوه‌ای روشن و مویندو مثل شتر فصل زمستان پشمالو (شکل ۵۲). شترم اشتهای خوبی دارد و وقتی که موقع حرکت به بوته‌ای صحرایی برمی‌خورد، اگر هم بوتهٔ کوچکی باشد، می‌کوشد در حال راه رفتن این بوته را با سرعت با دندانهایش بکند، از ساربان‌اش غلامحسین به آرامی و شکیبایی پیروی می‌کند و هرگز قدمهایش را آن‌قدر آهسته نمی‌کند، تا قطاری که به افسار او بسته است، افسار را محکم بکشد. راه رفتنش مرتب است و به مراتب کمتر از شترهای دیگر تکان می‌دهد. مثل این که به خاطر من سعی می‌کند تا موقع راه رفتن تا حد امکان کمتر تکان بدهد.

من از سواری روی شتر ــ اگر هم روزهای اول پشت آدم کمی درد می‌کند و گردش خشک می‌شود ــ خوشم می‌آید، چون این عوارض ضرری ندارد و به زودی برطرف می‌شود. خیلی خوب است که ایران‌ها مثل ترکهای آسیای مرکزی افسار شتر را به چوبی که از بینی حیوان گذرانده شده است نمی‌بندند، بلکه به جای بینی از دهنه‌ای نرم استفاده می‌کنند. در نتیجه شترهایی جهت آزار نمی‌بینند و آدم از دیدن بینی خون‌آلود شتر ــ که متأسفانه در ترکستان همیشه می‌توان ناظر آن بود ــ در امان می‌ماند.

کدخدای کریم‌خان با مهربانی خاصی از من استقبال کرد. من منتظر یک چنین پذیرایی بودم، چون من به همراه قزاقهای ششاه وارد شده بود و علاوه بر آن فرمانی کتبی داشتم. خطاب به ساکنین کشور. او مرد مسنی بود و به راه منطقهٔ شرقی، به اندازهٔ چند روز سفر کاملاً آشنا بود. از این نظر فوراً از او راهنمایی‌های پیشم بیاید تا اطلاعاتی از او کسب بکنم. برای ما استفادهٔ از چهار راه ممکن بود. البته برای استفاده از هر راهی که تصمیم می‌گرفتم، پس از چهار روز به چشمه‌ای می‌رسیدیم که آبش شور بود و طلحه نامیده می‌شد. راه اول از طریق بابا احمد، چشمه‌شاه، رافش و مسوک به طلحه منتهی می‌شد. آب چشمهٔ شاه بهترین آب این حوزه است، اما راهش طولانی‌تر از راههای دیگر است. یکی از این راهها تا حد زیادی از کوهستان کوچکی از عین رشید، چشمه‌سور، آب گوله و چشمه گور گذشته و به طلحه می‌رسد. این راه ۲۲ فرسخ طول دارد. این راه دارای همه نوع پیچ و خم به چپ و راست است و پستی و بلندی زیادی دارد، اما برتریش در این است که در هر اتراق آب وجود دارد، که در هر حال شور، اما قابل خوردن است. یک راه دیگر از بابا احمد، گورقی، کیلگه و شکرآب است، که قسمتی از این راه از کویر و قسمت دیگر از منطقه‌ای کوهستانی می‌گذرد. این راه ۲۷ فرسخ طول دارد و استفاده از آن اصلاً توصیه نمی‌شود. کوه‌تا ترین راه به طلحه، که ۱۸ فرسخ است، فقط از کویر می‌گذرد و در مدت سه یا چهار روزی که برای رسیدن به آن جا لازم است، در بین راه از آن خبری نیست. ماشوری آبش گنجه‌ای کوهستانی می‌گذرد. همه تابع نظر من بودند، که راه کویر را بهترین راه می‌دانستم، فقط میرزا راه



دکتر مرتضوی

کوهستانی را پیشنهاد کرد که آب داشت. او وقتی راه راحت‌تری داشت، دوست نداشت که خودش را دچار مضيقه بکند. ساربانهای ایرانی به نظر می‌آمد به خاطر شترهایشان راه هموار کویر را ترجیح می‌دادند. در حال حاضر یک کاروان مرکز ۲۰۰ شتر، که از اصفهان بود، در کریم‌خان اتراق کرده بود. درست وقتی که ما وارد شدیم ۲۰۰ شتر به صورت یک قطار درآمده بود، تا از نهر کوچک ده آب بخورد (شکل ۵۳). خار شتر گیاهی است صحرایی که در حاشیهٔ کویر می‌روید. اگر کاروانی به خار شتر کافی بر بخورد، شترها دیگر به چیز دیگری احتیاج ندارند. از قضا اسمال خار شتر کمپاب‌تر از همیشه بود و به این خاطر شترهای کریم‌خان لاغرتر بودند. اطلاعاتی که کدخدا در مورد یافت شدن آهو و گورخر در کوهستان کوچکی که جلوی ما بود داد، این گمان را به وجود می‌آورد، که آن مکان نمی‌تواند چندان هم بی‌گناه باشد.

پس از این که پیرمرد برایمان تعریف کرده بود، که ده ۶۰ شتر دارد، به این فکر افتادم که چند تا از آنها را کرایه بکنم. تسابرای چند روز اول کاه و علف برای حیوانات خودمان حمل بشود. چون کدخدا توضیح داد، در صورتی که برای هر شتر ۱۵ قران دریافت بکند، با کامل میل برای سفرم به طلحه پنج شتر در اختیارم می‌گذارد. او را با خودم به چادر بردم و در آن‌جا با حضور عباس‌قلی بگ و میرزا برای مدتی طولانی در مورد معامله گفتگو کردیم. تقاضای او واقعاً بی‌شرانه بود. ۳۰۰ قران (۳۰۰ تومن) درست نصف مبلغی که برای یک شتر بزرگ باید پرداخت. برای آسان کردن موضوع از او پرسیدم، پس او در مجموع برای پنج شتر تا طلحه چقدر می‌خواهد. او بدون این که فکر بکند جواب داد ۹ تومن، لابد او فرق تومن و قران را نمی‌دانست، در هر حال معامله را به نظر گرفتن رضایت هر دو طرف، انجام گرفت و او قول داد، خبر از شتر دو خروار علف خشک هم به ما تحویل بدهد. علفی که بار چهار شتر می‌شد و احتیاج ما را برای هشت روز رفع می‌کرد. من میل داشتم، که ذخیرهٔ علف خشک و تعداد شترها را دو برابر بکنم، اما مجبور بودیم به آن چه که می‌توانستیم در محل به دست بیآوریم قانع باشیم.

اطلاعی که پیرمرد از منطقهٔ آن طرف طلحه داشت این بود، که پس از دو روز راه به کوهی می‌رسیم، که کوه نخجیر نامیده می‌شود و در آن جا آب شور یافت می‌شود، اما زرویدنی خبری نیست. از آن‌جا، در سمت شرقی، کوه دیگری زیباتر می‌شود، که او آن را هرگز ندیده است و پشت این کوه کویر بزرگ گسترده است.



دکتر مرتضوی

حضور انسان به آگاهی اوست و انسان و عالم هم‌پیوندی ذاتی دارند و لذا قوانین وجود که درون انسان حاکم‌اند در خارج از انسان نیز حاکم‌اند؛ و اصولی که وجود و آگاهی انسان از آن تبعیت می‌کنند، نفس‌الامری‌اند و به اصلاح عینیت دارند، و این مستلزم آن است که آگاهی انسان ــ چنانکه در حکمت اشراق آن راه روشنی بیان کرده‌اند ــ حکایت حضور از عالم داشته باشد و به تعبیر دیگر آگاهی در بُنِ خود همان حضور به معنی وجودی و اشراقی است، و نه آنکه چیزی از سنخ متمایز با وجود باشد. این همبافتی و هم‌ریشه‌ای میان انسان و عالم است که امکان آگاهی از صور موجودات در چنان‌که هستند ممکن می‌سازد. بی‌فرض این همبافتی و هم‌ریشه‌ای و هم‌پیوندی ذاتی این امکان متغی است و راهمایی انسان به ساحت وجود جز در پدیدارهای محدود درون خود او ناممکن است و حقیقت این پدیدارها هم همواره در مظان باقی می‌ماند.

به خاطر داشتن این نکته‌از انسان‌شناسی وعالم‌شناسی

چهارشنبه ۲۸ آبان ۱۳۹۳/ سال هشتادونهم - شماره۲۶۰۲۳

اخبارات

ویژه فرهنگ‌تاریخ و تمدن ایران وجهان ۱۹۸

تحلیل

تحلیل هنر اصیل ایران: بازل فری

سبک مغولی در زمان ایلیخانان

تسنخیر ایران توسط مغول‌ها با غارت و تاخت و تازهای بیابیی همراه بود که از ۱۲۲۰ تا ۱۲۵۸ طول کشید. در این مدت جمعیت شهرها به حداقل خود رسیده و بسیاری از مراکز اصلی تمدن ویران گردید، هدف از این‌بورش‌ها این بود که در ایران وحشت ایجاد کنند تا بتوانند از این طریق با لشکر اندکی که در اختیار دارند آن را در تسلط خود نگه دارند ولی این امر به قدری خشن بود که پس از هر شورش قتل عامی جدید رخ می‌داد. کشتار آدم و نابودی ثروت خارج از حساب بود و واضح است که این کشور دیگر نتوانست ترمیم بیابد و آبیاری زمین‌ها و تجدید ساختمان بسیاری از شهرها دیگر ممکن نشد.

ویران کردن کتابخانه‌ها به قدری سنگین بود که نمی‌توان حتی یک ورق از کتابهای مصوری را که پیش از این طوفان هولناک وجود داشته‌اند به دست آورد. ولسی مغولها دریافتند که بدون کمک وزراء ایرانی نه می‌توانند مالیات جمع کنند و نه می‌توانند کشور را اداره نمایند. حتی در زمان چنگیزخان هم تجار به خاطر ارزش اقتصادیشان از هر گونه تعرض مصون بودند. به هر حال بعضی نواحی نظیر ماوراءالنهر که از نظر داشتن مراتع پر علف که چندان هم بی‌شباهت به آسیای مرکزی یعنی سرزمین مغول نبود همانند خراسان و عراق به نحوهٔ دلخراشی ویران نابود گردید. حکومت مغول در عوض نظم و قانون و امنیت را با خود آورد. علاءالدین موخ و وزیر ایرانی می‌نویسد در زمان جغتای هر زنی می‌توانست با بار جواهر در ماوراءالنهر بدون ترس به هر جا که بخواهد برود.

به هر حال از ۱۲۵۱ یعنی زمان منگوقاآن اصلاحات شروع شد و انتشار و ترویج آن در غروب بوسیله هلاکو پس از دریافت دستور حمله به آنجا در سمرقند یعنی پس از ۱۲۵۵ صورت گرفت.

ولسی حتی پس ازین تاریخ نیز مغول‌ها هنوز هم دارای همان طرز زندگی بدوی بودند و حمایت آن‌ها از هنر نقاشی منحصر به حمایت از هنر گلدوزی برای چادرها می‌شد، تا اینکه در زمان احمد ایلیخان (۱۲۸۲ تا ۱۲۸۴) بود که ایران دارای فرمانروای مسلمان شد که نسبت به تمدن آن اظهار دلبستگی و علاقه می‌نمود. اباقاخان جانشین او (۱۲۶۵ تا ۱۲۸۲) دارای زنی مسیحی به نام ماریا پالولوگوس بود و بسا فرمانروایان غربی ارتباط داشت: می‌توان اثر و نفوذ هنر مسیحی را در دربار مغول سلاهای پیش از او مشاهده نمود. از طرف دیگر ارغون (۱۲۸۴ تا ۱۲۹۱) بودائی بود و این مسئله بدون شک راه نفوذ هنر آسیای مرکزی و چین را به روی ایران باز کرد.

پایتخت اولیه ایلیخانان جسای معینی نبود بلکه مراکز مختلف بود که مذهب گوناگونی داشتند. تا اینکه غازان‌خان (۱۲۹۵ تا ۱۳۰۴) اسلام را به عنوان مذهب رسمی خود پذیرفت و علاقهٔ او به علم و تحقیق به قدری بود که محققین را از کشورهای مختلف به تبریز کشاند. از این تاریخ به‌بعد مغولها در شهرها ساکن شدند و به ساختن خانه‌های زیبا و دائمی اقدام نمودند. در زمان سلطنت غازان‌خان و به دستور وی بود که نسخهٔ مشهور کتاب خطی تاریخ طبیعی سال ۹۴۱ تألیف یک پزشک مسیحی به نام ابن بختیشوع طبیب خلیفه المتقی در بغداد (تایلولی و ۱۲) توسط عبدالهادی از عربی به فارسی ترجمه شد و یک نسخه از متن اصلی آن امروزه در کتابخانه مورگان در آمریکا تحت شماره M. ۵۰۰ نگهداری می‌شود. رقم سوم تاریخ این کتاب که در صفحهٔ آخر آن است خوب مشخص نیست ولی احتمالاً در ۱۲۹۸ در مراغه پایتخت قدیم مغول که هفتاد مایل با تبریز فاصله دارد نوشته شده است. ایسن کتاب در حال حاضر ۹۴ تصویر دارد که درازا و پهنای بسیاری از آنها از ۳ تا ۵ سانتی متر تجاوز نمی‌کند و به هر حال بدیخته‌ان تمام تصاویر کتاب هرگز به اتمام نرسید و در بعضی از صفحات آن کارهای خوب ولی ناتمامی به جا مانده است.

از میراث علمی مرحوم سیمین دانشور

هنر قدیم
روزگار جدید

در شاهنامه دوم، ۸۵ مینیاتور کشیده شده که در آن‌ها مشخصات سبک رضا عباسی حفظ شده است.

مینیاتورهای زمان صفوی را از علائم زیر می‌توان ساخت:

(۱) هیأت لباس و عمامه - در مینیاتورهای اوایل صفویه، عمامه‌ها به دور کلاه پیچیده شده و نوک قزمز رنگ کلاه (رسم قزلباش) از وسط عمامه پیدا است. اما کم‌کم عمامه‌ها بزرگ‌تر و شُل‌تر شد و این میله قزمز رنگ هم رفته رفته از میان رفت. هم چنین قباهای بلند و گل و گشاد قدیم، در مینیاتورهای صفویه، جای خود را کم‌کم به کمر چین‌ها داد که تا بالای زانو می‌رسید و روی آن کمر بند بسته می‌شد. ضمناً به لباس زنان نیز شالی که روی شانه می‌انداختند و مانند روسری گوشه آن را روی سر می‌کشیدند، اضافه شد. تغییرات اخیر در لباس، بیش‌تر از عهد شاه عباس اول صورت پذیرفت.

(۲) مناظر درباری و مخصوصاً صحنه‌های شکار و بزم و جنگ، در دوره صفوی، به تقلید از آثار گذشتگان تکرار می‌گردید.

علاوه بر این موضوع‌های تقلید شده از پیشینیان، موضوع‌های متنوع دیگری مانند مناظر طبیعی و روستایی، مناظری از زندگی شبان‌ها و زنان روستایی در حین کار، نیکوکاران و ریسندگان و بافندگان مورد توجه مصوران قرار گرفت.

(۳) یک‌ه صورت‌سازی آدمه یافت. توجه به پرتره باعث شد که در تصاویر کتب هم تعداد اشخاص محدودتر شود و صفحات مصور کم‌کم از شلوغی سابق به درآید.

به طور کلی، در اواخر عهد صفوی، هنر تصویر کتاب در ایران به ابتدال گرایید و اصالت و قدرت تکنیک خود را از دست داد. شاید این انحطاط نتیجه نفوذ تمدن و هنر اروپایی در ایران بود، و گرنه بعید است که ملتی قدرت خلاقه خود را از دست داده باشد. در اوایل عهد قاجاریه، این ابتدال در هنر مینیاتور حتی بیش‌تر شد و کار به جایی رسید که هنر اروپایی، با ناهم‌آهنگی خاصی؛ با هنر مینیاتور ایرانی در هم آمیخت. مناظر و کوه‌ها و ابرها و درخت‌های پشت سر اشخاص، به سبک نقاشی کلاسیک اروپایی، و بخصوص نقاشی ایتالیا در عهد رنسانس، نقش شد. اما در نقش اشخاص و طرح لباس آن‌ها، خاصیت تزئینی مینیاتور ایرانی حفظ شد. مضحک‌تر آن که حتی در تصویر اشخاص هم نفوذ اروپایی کار خود را کرد. چنان که در بعضی از تصاویر، کلاه‌فرنگی بر سر ایرانی‌ها و ردپوش گذشته شد. با این همه از دوره قاجاریه نیز چند کتاب خطی، با این سبک آشفته و در هم که یاد کردیم، باقی مانده است:

(۱) مثنوی مولوی به خط کرم علی (سال ۱۲۶۶ هـ) که تصویرهای آن را آقا نجف که «پاشاه نجف» امضاء می‌کرده است، رسم کرده.

(۲) سبحة الابرار جامی.

(۳) داستان هزار و یک شب که زیر نظر سروش اصفهانی، شاعر معروف زمانه، تهیه و تنظیم شد و در موزه سلطنتی در ایران است.

اما تصویر کتاب در عصر حاضر، که به واسطه تحولات در فن چاپ و نفوذ ماشین‌سیسم، تغییرات کلی یافته است، خود حدیث مفصلی است که به وقت دیگر موکول می‌شود. از مطالبی که گذشت، روشن می‌شود که غالب کتب نفیس خطی و مصور ما در موزه‌های جهان پراکنده است.

ادامه دارد

ادامه از صفحه اول

ما ای بسا که فکر داریم، ولی توان جسمانی مان کجاست؟ بدن‌های گرسنه‌مان تاب جد و جهد ضروری را ندارد، نتیجه عادت کردن به بی‌تفاوتی و بی‌اعتنائی‌هایی است که مردم ما را می‌کشد. در تلاش برای چاره‌جویی مشکل غذا، دولت‌های غربی در تهی کردن خزانه‌ها با یکدیگر به هم‌چشمی بر می‌خیزند، و در ارتکاب بی‌انصافی ضالمانه در حق بیگانه‌ها تردید به خود راه نمی‌دهند، و در ضمن می‌دانند که حل مشکل در گرو پیشرفت مادی و نیز اخلاقی ملت است. در مملکت ما چاره کار فردی است، و مانع کار کسانی که سر نوشت ما را رقم می‌زنند...

۱۵ آوریل: از هنگام ورود ما، به افتخار من همه‌گونه تشریفات به عمل آمده و مراسم بیشتری نیز برنامه‌ریزی شده است. من قلیا خود را شایان این همه احترام نمی‌دانم و معنای آن را نمی‌فهمم.

من در نظر این جمعیت بوشهری کی‌ام؟ من در کارم، در فکر و در زندگی روزانه‌ام از جهان آنها بسیار به دورم. وقتی در اروپا بودم، افراد در آنجا با شعر من اندک آشنایی داشتند، می‌توانستند از روی آثار در دسترس داوری‌ام کنند. مردم اینجا هم مرا شاعر می‌دانند، اما این شناخت صرفاً به نیروی تخیل است. از دید آنها من شاعرم، نه از این یا آن نوع، بلکه به طور مجرّد؛ و در پندار خود به قامت من جامه شاعری می‌پوشانند. ایرانی‌ها شوق و ذوق شعر دارند، به شاعران خود به راستی دل می‌بندند، و من بدون ارائه دادن چیزی، از این دلبستگی سهم برده‌ام.

این مرا به یاد مصری‌می‌اندازد. هنگام ورود، رئیس دولتمردانی که به پیشوازم آمده بودند گفت پارلمان به خاطر دیدار من موقتاً تعطیل شده است. این چنین چیزی فقط می‌تواند در یک کشور شرقی روی دهد. آنها آشکارا مرانه تنها یک شاعر، بلکه شاعری شرقی، می‌پنداشتند، و لایذ حس می‌کردند که با ابراز احترام به من کشور خود را گرمی می‌دارند...

۱۶ آوریل: می‌بایست ساعت هفت صبح به سمت شیراز راه می‌افتادیم، از این رو، با آنکه خیلی سر حال نبودم، طبق معمول سپیده‌دم از خواب برخاستم. ولی دیگران هنوز در بستر بودند، و ساعت از نه گذشته بود که همه مهیا شدیم.

جاده شوسه نیست و دست‌اندازهای آن به مزاج خودرو ما نمی‌سازد، و ما دم به دم متوجه این ناهماهنگی هستیم - یعنی آن را در مغز استخوانمان حس می‌کنیم.

بیابان‌های خشک و خالی یکی پس از دیگری پدیدار می‌شوند، نشانی از درخت یا مسکن آدمیزاد به چشم نمی‌خورد. بخش بزرگ ایران بر فلاتی مرتفع،

در زمینه نگارش زندگینامه در مأخذ عربی، سه نفر از همه مهمتر هستند: ابوالحسن علی بن یوسف، جمال‌الدین شیبانی قفطی (۱۲۴۸ - ۱۱۷۲ م، ۶۶۶ - ۵۶۸ هـ) است که بارها در حلب به وزارت رسید. او یکی از زندگینامه‌نگاران بزرگ و حامیان جدی دانشمندان بود. فرهنگ زندگینامه‌های او، گرچه جز به شیوه‌ای بسیار منتقدانه نباید مورد استفاده قرار گیرد، ولی یکی از منابع اصلی تاریخ علوم عربی را تشکیل می‌دهد. اگرچه دست‌کم در یک زمینه محدودتر

چندین هزار پا بالای سطح دریا، در محاصره کوه‌ها و تپه‌ها، قرار گرفته است. این ارتفاعات به سوی کویر پهناوری سرازیر است، باران در این بیابان‌ها کم می‌بارد، کوه‌ها جلو ابرها را می‌گیرند، شماری از نهرهای کوهستانی به این پهنه می‌رسند، باریکه‌هایی را حاصلخیز می‌کنند، ولی به دریا نمی‌ریزند، بیابان آنها را فرو می‌دهد...

ترتیب شام در باغ در هوای آزاد داده شده است، ولی من فعلاً خود را از این لذت محروم می‌دارم. بی‌اندازه خسته‌ام. اتاق کوچک مفروشی را با یک تختخواب در اختیارم می‌گذارند. دراز می‌کشم. نسیم دلپذیری می‌وزد، شاخ و برگ درختان از خلال پنجره گشوده چشم‌هایم را طراوت می‌بخشد.

در ارتکاب بی‌انصافی ضالمانه در حق بیگانه‌ها تردید به خود راه نمی‌دهند، و در ضمن می‌دانند که حل مشکل در گرو پیشرفت مادی و نیز اخلاقی ملت است. در مملکت ما چاره کار فردی است، و مانع کار کسانی که سر نوشت ما را رقم می‌زنند...

۱۵ آوریل: از هنگام ورود ما، به افتخار من همه‌گونه تشریفات به عمل آمده و مراسم بیشتری نیز برنامه‌ریزی شده است. من قلیا خود را شایان این همه احترام نمی‌دانم و معنای آن را نمی‌فهمم.

من در نظر این جمعیت بوشهری کی‌ام؟ من در کارم، در فکر و در زندگی روزانه‌ام از جهان آنها بسیار به دورم. وقتی در اروپا بودم، افراد در آنجا با شعر من اندک آشنایی داشتند، می‌توانستند از روی آثار در دسترس داوری‌ام کنند. مردم اینجا هم مرا شاعر می‌دانند، اما این شناخت صرفاً به نیروی تخیل است. از دید آنها من شاعرم، نه از این یا آن نوع، بلکه به طور مجرّد؛ و در پندار خود به قامت من جامه شاعری می‌پوشانند. ایرانی‌ها شوق و ذوق شعر دارند، به شاعران خود به راستی دل می‌بندند، و من بدون ارائه دادن چیزی، از این دلبستگی سهم برده‌ام.

این مرا به یاد مصری‌می‌اندازد. هنگام ورود، رئیس دولتمردانی که به پیشوازم آمده بودند گفت پارلمان به خاطر دیدار من موقتاً تعطیل شده است. این چنین چیزی فقط می‌تواند در یک کشور شرقی روی دهد. آنها آشکارا مرانه تنها یک شاعر، بلکه شاعری شرقی، می‌پنداشتند، و لایذ حس می‌کردند که با ابراز احترام به من کشور خود را گرمی می‌دارند...

۱۶ آوریل: می‌بایست ساعت هفت صبح به سمت شیراز راه می‌افتادیم، از این رو، با آنکه خیلی سر حال نبودم، طبق معمول سپیده‌دم از خواب برخاستم. ولی دیگران هنوز در بستر بودند، و ساعت از نه گذشته بود که همه مهیا شدیم.

جاده شوسه نیست و دست‌اندازهای آن به مزاج خودرو ما نمی‌سازد، و ما دم به دم متوجه این ناهماهنگی هستیم - یعنی آن را در مغز استخوانمان حس می‌کنیم.

بیابان‌های خشک و خالی یکی پس از دیگری پدیدار می‌شوند، نشانی از درخت یا مسکن آدمیزاد به چشم نمی‌خورد. بخش بزرگ ایران بر فلاتی مرتفع،

در زمینه نگارش زندگینامه در مأخذ عربی، سه نفر از همه مهمتر هستند: ابوالحسن علی بن یوسف، جمال‌الدین شیبانی قفطی (۱۲۴۸ - ۱۱۷۲ م، ۶۶۶ - ۵۶۸ هـ) است که بارها در حلب به وزارت رسید. او یکی از زندگینامه‌نگاران بزرگ و حامیان جدی دانشمندان بود. فرهنگ زندگینامه‌های او، گرچه جز به شیوه‌ای بسیار منتقدانه نباید مورد استفاده قرار گیرد، ولی یکی از منابع اصلی تاریخ علوم عربی را تشکیل می‌دهد. اگرچه دست‌کم در یک زمینه محدودتر

در این خصوص نیز به پای موفق‌الدین ابوالعباس احمدبن قاسم بن ابی اصیبعه سعدی خزرچی (۴۱۲۰۳ - تا ۱۲۷۰/۶۰۰ - ۶۶۹) نمی‌رسد. کتاب عیون الانباء فی طبقات الاطباء او مستندات به‌مراتب مهمتری در باب تاریخچه پزشکان عرب در اختیار ما می‌گذارد. وانگهی ابی اصیبعه، خود نیز پزشک بوده و مدت زمانی از جمله وابستگی به بیمارستان قاهره در نزدیکی دمشق بوده است. بالاخره باید گفت که زندگینامه‌های بسیار مهمی توسط شمس‌الدین ابوالعباس احمدبن محمدبن ابراهیم بن ابی بکر خلکان بر مکی اربیلی شافعی (۱۲۱۱ تا ۱۲۸۲/۶۰۸ - ۶۸۱) به رشته تحریر در آمد. چنان که حتی محتوای آنها محدود به معرفی مردان بزرگ طبقه معینی نبود، بلکه همه مردان مشهور را معرفی می‌کرد.

اینک باز هم در بین مورخان به معرفی شخصی موسوم به جمال‌الدین محمد بن سالم بن واصل، ابو عبدالله (۸ - ۱۲۰۷ تا ۱۲۹۸/۶۰۴ - ۶۹۸)

اندکی بعد بر می‌خیزم و به محوطه باغ می‌روم، شام را زیر درختان در دیگ‌های بزرگ می‌پزند - خیلی مانند عیدها و جشن‌ها در هندوستان. به افتخار ورود ما تعطیل عمومی اعلام شده بود، ولی چون تأخیر داشتیم، انبوه جمعیت چشم به راه ما کم‌کم کاهش یافته بود. سرانجام در فضای باز زیر نور چراغ‌ها با مستقبلان سر شام نشستیم. میزبان ما، به ملاحظه فرسودگی من، تعارف کرد در اتاق شام صرف کنم، ولی من ترجیح دادم به جمع بیوندم. پلو و کباب از نوعی بود که بنگالی‌ها moghlai می‌نامند. مهمانان همه از پادشاهان تمجید می‌کردند که نبوغ سرشارش در مدت کوتاه یک دهه چهره ایران را تغییر داده...



زندگینامه تاگور

رابیندرانات تاگور (زاده ۷ مه ۱۸۶۱، درگذشته ۷ اوت ۱۹۴۱) شاعر، فیلسوف، موسیقیدان و چهره‌پرداز اهل بنگال هند بود. نام‌آوریش بیشتر به خاطر شاعری اوست. وی نخستین آسیایی برنده جایزه نوبل بود. پدرش دیندرانات (مهاریشی) و مادرش سارادادی نام داشت. پدر تاگور غزل‌های حافظ را از بر داشت و به اشعار فارسی علاقه وافری داشت. او خود را متعلق به سرزمین ایران می‌دانست. به تاگور لقب گوردیو (Gurdev) به معنای پیشوا داده‌اند. وی از سردمداران دیرین و مدافعان سرسخت استقلال هندوستان به‌شمار می‌آید. تاگور در سفر به ایران طی سخنانی گفت: هویت نفسانی و هویت ملی که در ذات انسان نهفته است نباید مانع از احترام به دیگر فرهنگ‌ها شود آسیا دارای تمدن و فرهنگ غنی است و هر ملتی بر اساس فرهنگ، مذهب و آیین خود راه‌هایی خود از عقب‌ماندگی و استعمار را باز خواهد یافت.

رابیندرانات تاگور بزرگترین شاعر ایالت بنگال است که به دو زبان هندی و بنگالی شعر می‌سرود و اشعار خود را به انگلیسی نیز ترجمه می‌کرد. هم سرود ملی هند و هم سرود ملی بنگالاش از تصنیفات تاگور است.

او از کودکی اشعاری نغمه می‌سرود و در زبان

در این خصوص نیز به پای موفق‌الدین ابوالعباس احمدبن قاسم بن ابی اصیبعه سعدی خزرچی (۴۱۲۰۳ - تا ۱۲۷۰/۶۰۰ - ۶۶۹) نمی‌رسد. کتاب عیون الانباء فی طبقات الاطباء او مستندات به‌مراتب مهمتری در باب تاریخچه پزشکان عرب در اختیار ما می‌گذارد. وانگهی ابی اصیبعه، خود نیز پزشک بوده و مدت زمانی از جمله وابستگی به بیمارستان قاهره در نزدیکی دمشق بوده است. بالاخره باید گفت که زندگینامه‌های بسیار مهمی توسط شمس‌الدین ابوالعباس احمدبن محمدبن ابراهیم بن ابی بکر خلکان بر مکی اربیلی شافعی (۱۲۱۱ تا ۱۲۸۲/۶۰۸ - ۶۸۱) به رشته تحریر در آمد. چنان که حتی محتوای آنها محدود به معرفی مردان بزرگ طبقه معینی نبود، بلکه همه مردان مشهور را معرفی می‌کرد.

اینک باز هم در بین مورخان به معرفی شخصی موسوم به جمال‌الدین محمد بن سالم بن واصل، ابو عبدالله (۸ - ۱۲۰۷ تا ۱۲۹۸/۶۰۴ - ۶۹۸)

شبه قاره انقلابی ادبی پدید آورد. به ویژه اشعار موسوم به گیتانجالی معروفیت فراوان دارد و به زبان‌های بسیاری ترجمه شده‌است. تاگور با این اشعار در سال ۱۹۱۳ جایزه نوبل را در ادبیات دریافت کرد. او علاوه بر سرودن شعر، داستان و نمایشنامه می‌نوشت، و گاه تأملات خیال‌انگیز و عرفانی خود را روی بوم نقاشی می‌آورد.

تاگور در سراسر مشرق زمین محبوبیت داشت. او به ایران علاقه فراوان داشت و دو بار به ایران سفر کرد: بار اول در اردیبهشت ۱۳۱۱ (بهار ۱۹۳۲) که به همراه عروس خود و دینشاه ایرانی (از پیشوایان پارسیان هند) به دعوت دولت ایران به این کشور سفر کرد و جشن هفتادمین زادروز او در تهران برگزار شد.

تاگور در دیدار از تهران و شیراز با بسیاری از نویسندگان و سخنگویان ایرانی دوست شد. ملک‌الشعراى بهار در ستایش تاگور قصیده‌ای بلند سروده‌است. او در سال ۱۳۱۳ برای بار دوم به ایران سفر کرد.

تاگور از عرفان «اوپانیشادی» و سروده‌های عارفان و شاعران «بهکنی‌نو» بسیار تأثیر گرفته است. تاگور در نوشته‌های خود عبارات و پاره‌هایی از اوپانیشادها را نقل می‌کند و در مجموعه ترانه‌های کبیر، یکصد شعر از سروده‌های کبیر، مؤسس مذهب «کبیر پانتی» و نماینده برجسته مکتب بهکنی‌نو را به زبان انگلیسی درآورد.



می‌پردازیم. او ریاضیدان نیز بوده و مدت‌ها در سیسیل و در دربار پادشاهی به نام مانفردی Manfredi به سر برده است. دیگری جر جیس المکین یا عبدالله بن ابی الیاسر بن ابی المکارم بن عمید (۶-۱۲۰۵ تا ۴-

۱۲۷۳/۶۰۲ - ۶۷۲) است که یکی از مسیحیان قاهره بوده و اثر او در زمینه تاریخ در بین نوشته‌های اعراب از جمله نخستین آثار از این دست به‌شمار می‌رود؛ البته آثاری که توسط مسیحیان شناخته شده و به زبان لاتین ترجمه گردیده است. در پایان باید از علاءالدین عطا ملک بن محمد جوینی (که گویا بین سال‌های ۱۲۳۳ تا ۱۲۸۳/۶۳۱ - ۶۸۲ می‌زیسته است) یاد کرد که یکی از مورخان بزرگ ایرانی بوده است.

پایان

سفرنامه طی اسفند فقهی در مدینه

در این موقع جوان باریک اندام و بلند قدی عبور می کرد، جوان راننده گفت این خراسانی و ساکن مدینه است، فارسی نیز کمی می داند، از دیدن او اظهار خوشوقتی کردم وی که به زحمت می توانست چند کلمه فارسی حرف بزند گفت جد من در سالها پیش از خراسان (مقصودش بخارا و سمرقند بود، بعدا فهمیدیم که در مدینه و مکه سمرقندی و بخارایی زیاد است که به قصد مهاورت حرمین شریفین، در این دو شهر مقدس سکونت اختیار کرده اند و مردم مدینه و مکه به آنان خراسانی می گویند) به مدینه مهاجرت کرده و من در اینجا متولد شده ام. جوان راننده دیگری جلو آمد و شروع به سؤالی کرد از قبیل این که تو شغلت در ایران چیست و چند سال است فارغ التحصیل شده ای؟ یا اینکه حقوق رانندگان در ایران چه مبلغی است. این جوانک خیلی با دقت سؤال می کرد و با سماجت

جواب می خواست. در جنب فرودگاه مسجدی بود که برای ادای فريضه ظهر و عصر به آنجا رفتیم؛ مسجد پاکیزه ای مثل مساجد دیگر که در کشور سعودی دیدیم با آب لوله کشی و فرشها و حمیرهای نظیف و محلی برای خطیب هنگام ادای خطبه نماز جمعه.

در حدود ساعت ۶ بعدازظهر بقیه ائانه رسید و نزدیکهای ساعت ۷

با یکی از اتوبوسهای اداره هواپیمایی به طرف مدینه حرکت کردیم. اتوبوس در میدانی جلو یک ساختمان پنج شش طبقه ایستاد، قسمتی از ساختمانهای طبقه اول آن؛ اداره هواپیمایی؛ و جلو طبقات دیگر پرچم کاروان حج انصار اسلامی زده شده بود، در سمت چپ این ساختمان به فاصله عرض یک کوچه، قبرستان بقیع قرار داشت، ائانه ما را از ماشین پیاده کردند و بر روی هم انباشتند و ما در انتظار این که بدانیم منزلمان کجاست مدتی در آنجا ماندیم.

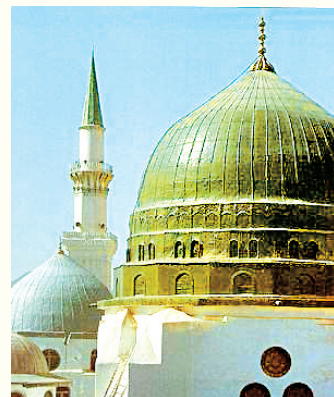
از داخل ساختمان محل کاروان حج انصار تمرین ذکر لبیک بگوش می رسید سپس صدای آشنایی از بلندگو برخاست، بعد از کمی دقت متوجه شدیم که آقای فلسفی واعظ، مشغول سخنرانی است، هنوز درست متوجه نشده بودیم که موضوع سخن ایشان چیست، که اطلاع دادند محل مناسبی تهیه شده است با یک تاکسی به طرف آنجا حرکت کردیم. آپارتمانی بود سه طبقه در خیابان ابازر که مهمترین خیابان مدینه است، در کوچه ای بنام کوچه بخارایی ها.

(شارع ابی ذر حارة (سکه) بخارا) اغلب سکنه این محل از مهاجرین بخارایی بودند کمی فارسی ماوراءالنهری می دانستند و در دین بسیار متعصب بودند.

طبقه اول و دوم در اختیار ما بود و در طبقه سوم صاحبخانه با خانواده اش سکونت داشتند. منزلی بود دارای حمام باوان و آب لوله کشی و دیگر لوازم. کمی استراحت کردیم سپس بعزم زیارت حرم حضرت رسول (ص) از منزل بیرون

رفتیم. خیابان ابی ذر، خیابان وسیعی است که یک حایل بعرض تقریبی دو متر آن را دو قسمت می کند، در روی این حایل درخت نشانده اند و برای این که درختان از آسیب کودکان و حیوانات در امان باشد، دور هر نهال را با چوب و شاخه خشک محصور کرده اند. در طرف چپ خیابان لوله های آب را در کنار خیابان وصل به پیاده رو بر روی زمین نصب شده است، گویا فشار آب در اینجا آنقدر نیست که خطری تولید کند شاید هم این ها لوله اصلی آب نباشند، من درست متوجه این موضوع نشدم.

طرفین خیابان ساختمانهای مجلل هفت هشت طبقه است که کاروانهای ایرانی اغلب در این ساختمانها هستند، هر کاروان پرچم ایران و پرچم مخصوص خود را از جلو ساختمان آویخته یا بالای آن نصب کرده است، سر چهار راهها برای پاسبانان راهنمایی اطاقکهای شبیه به برج که دو سه متر ارتفاع دارد ساخته اند. از خیابان ابی ذر به طرف راست وارد خیابان کو تاهی شدیم و پس از پیمودن مسافت کمی خود را در مقابل مسجد و حرم مقدس پیغمبر (ص) دیدیم. مسجد و حرم پیغمبر صلی الله و علیه و آله دارای درهای متعدد است، دری که ما اکنون در مقابل آن هستیم در شمال مسجد و بنام «باب المجیدی» است که اداره پست و تلگراف (اداره البرید و البرقیه) مدینه مقابل این در قرار دارد. این در به



صحن اول از دو صحن مسجد باز می شود. ما از این در وارد نشدیم بلکه به طرف خیابان پشت دیوار شرقی مسجد پیچیدیم و از در جبرئیل که تقریباً در محاذات حرم است وارد شدیم. من نمی توانم حالت و احساسی که در نخستین دفعه تشرف به حرم نبوی به انسان دست می دهد، شرح دهم؛ مسلماً کیفیت آن را آنگونه که انسان درک می کند نمی تواند وصف کند یا لاقول من از وصف آن عاجزم، به محض این که از باب جبرئیل قدم به داخل شبستان می گذارید در طرف چپ، فضای مشبک چهار گوشه دیده می شود که هر ضلع آن به طول تقریبی ده متر است؛ هر ضلع به دو قسمت مشبک تقسیم می شود و پشت هر شبکه یک یادو نفر شرطه ایستاده و از نزدیک شدن زائران به شبکه ها جلوگیری می کنند؛ شرطه ها با لباس نظامی و چپیه (کوفیه) و عقاب سبز کم رنگ و اغلب ریشهای انبوهی دارند. فهمیدیم که مرقد مطهر پیغمبر (ص) در داخل این فضای مشبک است

من اصرار داشتم بینم داخل این فضای مشبک به چه وضعی است؛ پس از ادای نماز تحیت و زیارت چند لحظه از غفلت شرطه ها استفاده کردم و از روزنه بزرگتر که در هر قسمت از چهار ضلع هست به داخل نگاه کردم؛ چراغی وجود نداشت و داخل بقیعه تاریک بود! همین قدر تشخیص داده می شد که از سقف تاروی زمین دور تا دور مرقد مطهر، پرده ای آویزان کرده اند و مرقد را به هیچ وجه نمی توان دید، چون قسمت پرده کشی شده بالنسبه وسیع است به احتمال قریب به یقین می توان گفت که قبرهای ابوبکر و عمر نیز در داخل پرده است. در گوشه این فضا سمت شمال شرق، مرقد کوچکی است که می گویند قبر مطهر حضرت زهرا (ع) است ولی صحت این گفته مسلم نیست. کم کم شروع به بستن درها کردند و ما ناگزیر در حدود ساعت ده و نیم بعدازظهر از حرم مطهر خارج شدیم.

یاد

فرمانمایی اوپادهاشما یاد میرزا

حاج میرزا سلطان القرائی



«رحیم لو» را مظهر امید و راهنمای نومیدان و قلب تنیده این همه فضایل و خصایل یافتیم که اوصاف این انسان استثنا را در این مقال مجال شرح نیست. باش تا وقت دگر. با دکتر «رحیم لو» قرار گذاشتیم که با «آقا» دیدار کنیم. این چنین ساعت ۵/۵ بعد از ظهر پنجشنبه ۲۴ آبان ماه، ۵۲، راهی کوچه ای «حاج آبا»ی «دوچه چی» شدیم. محله و کوچه ای که نزدیک به سی سال پیش در آن سال (۵۲)، زمانی که شاگرد کلاس «تهیه» دبستان دولتی پسرانه «حافظ» بودم که در یک خانه اربابی استیجاری با حیاطهای اندرونی و بیرونی و با ده ها اطاق و دهلیز و دالان و طنبی ها مستقر بود. باز از آن کوچه گذشتیم، باغ صد خاطره خندید، عطر صد خاطره پیچید... این بار به شوق دیدار مرد دانا، عارف عامل که حضورش شیرین و مرجع تقال و توسل بود خدمت که رسیدیم احوال پرسشی ها و تعارف ها نمودند. از تحقیقات و تألیفات جناب دکتر پرسیدند و دامنه ی صحبت را به موضوع های معاصر و روز رساندند و یادی از مطبوعات و مدارس دوره مشروطه کردند و گفتند:

.... در همان سال ها شخصی به نام «یوسف اف» مدرسه ای باز کرد که فرزندان مسلمانان و مسیحیان با هم تحصیل کنند، چون مدرسه ی «موریا اسکول».

از این مدرسه اطلاع دارید؟ عنوان شد که کتاب «تاریخ فرهنگ آذربایجان»، مرحوم «حسین امید» ملاحظه شود، کتاب را آوردند، رحیم لو از صفحه ۱۳۰، جلد اول کتاب، موضوع را خواندند که: «در این سال ها از مدارس خارجی مدرسه ی موریا آل امریکائیان و مدرسه ی سن و نسان کاتولیک های فرانسه دایر بود، به جای مدرسه ی روسی سابق مدرسه دیگری به نام مدرسه روسی و ایرانی به مدیریت یوسف بیگ قاضی زاده از اهالی قفقاز از سال ۱۳۲۴ [ق] افتتاح گردیده بود که زبان روسی زبان رسمی در آن مدرسه بود و تحت حمایت قونسولگری روس اداره می شد. از مدارس ارامنه مدرسه هایقازیان تاماریان و مدرسه آرمایان به قرار سنوآت پیش در تبریز دایر بوده است.»

«آقا: بلی، محلش در «سرخاب قاپوسی» بین «مهديه» و «دبیرستان رازی» بود. صحبت از مشاهیر معاصر شهر و دانشگاه شد. «رحیم لو» پرسید: ممکن است بفرمایید علت عدم چاپ کتاب مرحوم حاج محمد آقا نخجوانی چه بود که در سال ۱۳۲۹، در صدد چاپش بود؟

«آقا» گفتند: نمی دانم! بعد «آقا» مطالبی درباره ی مسقط الرأس دکتر پرسیدند و از بعضی از علما و مشاهیر خوی و محلات آن شهر و این که تنها یک شبانه روز در خوی بوده ام. با توجه به حال و هوای «آقا» قرار بود بیش از یک ساعت مصدع اوقات نباشیم اما محضر گرم «آقا» و «دکتر رحیم لو» نشست به درازا کشید و بعد از سه ساعت و نیم اجازه خواسته و مرخص شدیم در حالی که سرحال

و خوشنود هم بودیم. همین افاضه و استفاده از محضرشان سبب شد بعدها که «آقا» دار بقا را وداع گفتند از جمله علاقمندانی که در تدوین و تنظیم و طبع و توزیع یادنامه آن مرحوم اقدام نمودند، همانا جناب دکتر رحیم لو بودند. علاوه از مدیریت یادنامه، خود نیز مقاله جامع تحت عنوان «مورادی از دست آویزهای معنوی سیاست صفویان»، ارائه نمودند که در صفحات ۲۳۲ - ۲۱۷، یادنامه مندرج است.

این دیدارها، یادداشت ها، تا سال ۱۳۶۵، ادامه یافت. باری آن روزهای خاطره انگیز ادبی و اجتماعی و تاریخی دیری نیاید تا فوت «آقا» در ۲۷ دی ماه ۱۳۶۷، اتفاق افتاد و آن همه علاقه و تعلق خاطر ایشان به تاریخ و زادگاه خویش تبریز و سیر و سلوکی که اندر احوال عرفا و «بابا» های این دیار داشت و طی طریق عملی در تصوف که نشان از وادی عشق و معرفت سالک است در غایت در حق فنا گشت و به لقاء الله پیوست.

از آن بعد سراغ «آقا» را از هر محفل و مجلس می گرفتم و چگونگی کتب اهدایی به کتابخانه مجلس شورای ملی و نیز سر نوشت دهها و صد ها نامه و اطلاعیه و بیانیه که طی سال ها با نظم خاصی گردآوری می کردند و سرانجام کتاب مستطاب «المحافل» و چاپ جدید کتاب نفیس دوجلدی روضات الجنان و جَنَاتُ الْجَنَان، سیاه قلم و سیاه مشق ها، یادداشت های پراکنده، حاشیه نویسی بر نامه های دریافتی و جمع آوری نامه های به بزرگان و دانش پژوهان و دانشمندان، حتی به دوستان و احباب و اهل خانواده و اقربا را دنبال می کردم.

در همین راستا، نوبتی از استاد فاضل و صاحب قلم و بیان، جناب دکتر داریوش رحمانیان، استادیار تاریخ دانشگاه تهران خواستم که در مورد کتب اهدایی «آقا» به کتابخانه مجلس شورای ملی اقدام و مساعدتی نمایند. دکتر رحمانیان که خود از ارادتمندان و مشتاقان «آقا» هستند و با ارادتی که به ایشان داشتند دست به کار شدند و طی نامه ی مورخ (۷ دی ۸۴)، معلوم نمودند که: «مجموعه کتب اهدایی آن مرحوم به کتابخانه مجلس تعداد صد و هفتاد و پنج (۱۷۵) جلد می باشد که در قفسه ای ویژه نگهداری می شود. یک کاشی مستقل روی دیوار به نام مرحوم سلطان القرائی نصب شده است. علاوه بر ذکر نام، شماره کتب اهدایی آن مرحوم قید شده است. در قفسه کتب اهدایی ایشان شرح حالی به قلم ایرج افشار و بهروز ایمانی روی برگه هایی مستقل نوشته شده و قرار داده شده است.»

در ضمن عین نوشته زنده یاد ایرج افشار و بهروز ایمانی را دستخط فرموده و ارسال داشتند که به مناسبت موضوع حاضر عین نوشته مرحوم افشار را جهت مطالعه خوانندگان ارجمند ضمیمه ی نفیس فرهنگی روزنامه ی اطلاعات می آورم.

به روایت استاد افشار برای من، آشنایی و دوستی با مرحوم سلطان القرائی یکی از برکات زندگی فرهنگی است. نخستین بار در مهرماه ۱۳۳۳ بود که به دفتر مجله ی آینده آمد و ده تومان بهای اشتراک آن را پرداخت و به پدرم سلام رسانید و رفت. پس از آن میانمان مراده ی علمی و فرهنگی آغاز شد. با ایشان و دوست مرحوم محمود فرهاد معتمد و آقایان محمد تقی دانش پژوه و عباس زیربای خویی و مرحوم جلال الدین محدث ارموی هر چند یک بار مجمعی می داشتیم و در آن محفل گرم صحبت از کتاب و نسخه خطی می رفت.

سلطان القرائی در سال هایی که مقیم تهران شده بود و مرحوم جواد کمالیان محفل ادبی یکشنبه ها را دایر نگه می داشت، منظمآ به آنجا می آمد.

امروز در تاریخ

بی کفایتی شاہ سلطان حسین

(«میریس») بزرگ قندهاری ها که برای نظم از جور و ستم عبدالله خان حکمران اعزامی دولت صفویان رنج و سفر به اصفهان را به خود دهموار کرده ولی موفق به دیدار شاه سلطان حسین نبوده و ۱۹ توامیر سال ۱۱۶۹ (۱۰۸۸ هجری قمری) در مشهد خالی به قندهار بازگشت. آن سران طوایف ناحیه را به باغ خود دعوت کرد و وجود ضعف در ارکان دولتی و رواج فساد اداری و چالپوشی در دربار صفویان را بر ایشان بیان داشت و گفت که شاه در محاصره عسده ای که تو نظر از مندق قرار دادی کس نمی تواند، حتی برای نظم به او دسترسی یابد و احکامات تصببات خرید و فروش می شود و دلسوزی وجود ندارد. در این شرایط راه دیگری جز این که خودمان بپا خیزیم وجود ندارد. پشتون ها و یوز قندهاری ها تا آن زمان سابقه نافرمانی و ضدیت با دولت متبوع، ایران، را نداشتند. شاه سلطان حسین مسأله قندهار را با یک انتصاب ناجای پیچیده تر کرد. وی به توصیه درباریان مغرض و ناساک خود که بپا خیزد که گرچی را به حکومت قندهار برگرداند تا او ضابطه را از آن کند.

گر گبین خان که پس از اسلام آوردن از شاه سلطان حسین که جماعتی گرجی زاده بر دربار او سلطه یافته بودند و جز منافع شخصی به چیز دیگری توجه نداشتند لقب «شهنواز خان» که فتنه بود پس از استقرار بر قندهار آتش شورش را با آتش خاستن امتداد و شورش میرویس را به عنوان عامل فتنه بر اصفهان تبعید کرد. میرویس در طول اقامت در اصفهان بیش از پیش بر ضعف نفس شاه سلطان حسین واقف شد. میرویس در بازگشت به اصفهان چنان رفتاری از خود نشان داد و طولی نکشید که تبعید او لغو و اجازه بازگشت به قندهار به دست او آرد. در قندهار، میرویس فتاوی و روحانیون سنی را که به دست او مورد بی مهری و سراسر طوایف که تا آن زمانی حاضر به این درجه از تمرد نبودند نشان داد و قتل گر گبین خان را مباح دانست. سپس با به کار بردن نیرنگ گر گبین خان را به باغ خود دعوت کرد و در آنجا او را کشت. شورش میرویس موفق شد زیرا که شاه سلطان حسین بی کفایتی طایفه یابدی را از خود در نجانده بود تا از آن کمک گیرد و ملک محمود سیستانی حاکم «فراه» را هم کشته بود مردم آن ایالت ناراضی بودند.

پالایش دستگاه قضایی ایران

۲۹ آبان ۱۳۳۱ دیوان عالی ایران با ترکیب تازه آغاز به کار کرد. لطفی وزیر دادگستری وقت که سرگرم بالا پیش دستگاه قضایی بود با استفاده از اختیارات قانونی دکتر مصدق، پنج روز پیش از این تاریخ، دیوان عالی کشور و دادگاه انتظامی قضات را منحل کرد زیرا که برکناری قاضی نشسته امکان پذیر نبود، جز با انحلال واحد قضایی او.

۱۲۱۰ سودو کو

5				4	9		6	
2					1	8		
	4	9			3			
		7					2	
4		2				9		7
	3					1		
			4			3	8	
		8	3					4
	9		6	8				5

۴	۲	۵	۹	۸	۳	۶	۷	۱
۶	۷	۱	۴	۲	۵	۹	۸	۳
۹	۸	۳	۶	۷	۱	۴	۲	۵
۵	۴	۲	۳	۱	۹	۸	۶	۷
۸	۹	۶	۵	۴	۷	۳	۱	۲
۳	۱	۷	۲	۶	۸	۵	۴	۹
۷	۵	۴	۸	۳	۲	۱	۹	۶
۲	۶	۹	۱	۵	۴	۷	۳	۸
۱	۳	۸	۷	۹	۶	۲	۵	۴

حل ۱۲۰۹

قاب امروز



معارض هنگ کنگی خوابش برد و همقطاران‌ش رفتند / منبع: تلگراف

داستانک

سليمان ومورچه

روزی حضرت سلیمان(ع) در کنار دریا نشسته بود، نگاهش به مورچه‌ای افتاد که دانه گندمی را با خود به طرف دریا حمل می کرد. سلیمان(ع) همچنان به او نگاه می کرد که دید او نزدیک آب رسید. در همان لحظه قورباغه‌ای سرش را از آب بیرون آورد و دهانش را گشود، مورچه به داخل دهان او وارد شد، و قورباغه از درون آب رفت.

سلیمان(ع) مدتی در این مورد به فکر فرو رفت و شگفت زده فکر می کرد، ناگاه دید آن قورباغه سرش را از آب بیرون آورد و دهانش را گشود، آن مورچه از دهان او بیرون آمد، ولی دانه گندم را همراه خود نداشت. سلیمان(ع) آن مورچه را طلبید و سرگذشت او را پرسید.

پند بزرگان

● به معیار دل، شادمانی، چهره بی نقاب اندوه است
و آوای خنده از همان چاه بر شود که بسیاری ایام،
لب لبک از شک است.

جبران خليل جبران

[illegible]

حل

۳۷۲۲

پہل سال پیش...

تمامی مطالب از روزنامه اطلاعات روز سه شنبه ۲۸ آبان ماه ۱۳۵۳ و (برابر با ۴ ذیقعدہ ۱۳۹۴، ۱۹ نوامبر ۱۹۷۴) نقل شده است

اعتبار وام به شرکت‌های تعاونی مسکن تأمین شد

اعتبار لازم برای پرداخت وام به شرکت های تعاونی
سکن در لایحه بودجه ۵۳-۵۴ کل کشور تأمین شد.

براساس ضوابطی که در زمینه پرداخت وام و کمک بهره شرکت‌های تعاونی مسکن تدوین شده است، این شرکتها زمین و بیست درصد هزینه احداث واحدهای مسکونی را تأمین میکنند و علاوه بر مازاد را به صورت وام از دولت دریافت خواهند کرد. علاوه بر شرکت‌های تعاونی مسکن تحت ضابطی کمک بهره نیز پرداخت می‌گردد و شرکت‌های مذکور تفاوت نرخ بهره از دولت اخذ می‌کنند.

کمیابی شیر و پنیر

کمیابی و گرانی پنیر و افزایش قیمت آن از کیلویی ۱۳۰ ریال به کیلویی ۱۸۰ ریال مورد اعتراض کمیته ملی حمایت از مصرف‌کننده قرار گرفت.

در جلسه دبروز کمیته فرعی پیشنهادات و شکایات کمیته ای که به ریاست دکتر جهان تشکیل شد، کمیابی و گرانی پنبه و هفته اخیر مطرح گردید و گفته شد: پنبه از کیلو ۱۲۰ ریال به ۱۶۰ و ۱۸۰ ریال افزایش قیمت پیدا کرده و حتی در اکثر شوگاه‌ها در ساعاتی از روز پنبه وجود ندارد. کمیته از اتاق صنایع خواست در این مورد گزارش دقیقی به عمل آورد و از حجاب به مصر بکندگان گریز نماید.

یادگ ایران و مصر

بانک مشترک ایران و مصر با ۲۰ میلیون دلار سرمایه اولیه، قاهره شروع به کار می‌کند. مقدمات تأسیس این بانک فراهم شده، جزئیات نحوه فعالیت و طرح‌هایی که به وسیله این بانک در مصر به موقع اجراء درخواهد آمد در مذاکرات فرخ نجم‌آبادی وزیر صنایع و معادن با مقامات مصری در قاهره مورد بررسی و تصمیم‌گیری قرار خواهد گرفت.

۵۰ درصد از سرمایه اولیه این بانک مشترک، متعلق به ران خواهد بود، ۵۰ درصد را مصر تأمین می کند، ۲۵ درصد از ۵۰ درصد سرمایه ایرانی بانک را بانک ملی ایران و ۲۵ درصد را بانک توسعه صنعتی و معدنی ایرانی خواهند پرداخت.

ایران دو راکتور اتمی مولد برق از فرانسه خرید

اولین موافقتنامه و قرارداد همکاری‌های انرژی اتمی ایران و یک کشور خارجی با فرانسه به امضاء رسید و براساس آن، ایران در آکتور اتمی تولید برق از این کشور می‌خرد و از مک‌های فن، فرانسه در این زمینه سود خواهد برد.

بر اساس توافق‌های دو کشور، یک مرکز تحقیقات اتمی به سبیل کمیساری انرژی اتمی فرانسه در ایران احداث می‌شود و سازمان نتایج تجربیات و اطلاعات علمی و فنی خود را در اختیار سازمان انرژی اتمی ایران قرار می‌دهد.

ایران از تأسیس یک کشور فلسطینی حمایت کرد

سازمان ملل متحد، خبر گزاریها - ایران از تأسیس یک کشور فلسطینی رسماً حمایت و پشتیبانی کرد و فریدون هویدا، نماینده ایران در سازمان ملل طی نطقی در مجمع عمومی وقت، مجمع عمومی باید به تصمیم کنفرانس سران عرب در طاب مینی بر ایجاد یک کشور فلسطینی صحه بگذارد. نماینده ایران گفت، مجمع عمومی نمی تواند به طریقیکه متناقض تصمیم های قبلی مجمع در مورد سرنوشت ملت فلسطین، عطل کند.

هویدا گفت به اعتقاد ایران ایجاد چنین کسوری در وهله نخست مورد توجه شدید ملت فلسطین است و ملت های عرب نیز مستقیماً درگیر این مسئله هستند، و از آنجا که کشورهای عربی تصمیم خود را در این زمینه اعلام کرده اند عجیب است اگر جمع عمومی تصمیم مغایری در باره این مسئله اتخاذ کند.

هویدا گفت انکار نمیتوان کرد که مردم فلسطین قربانیان یک بی عدالتی بزرگ هستند و اینک هنگام آن فرار سیده است که رژیم عدالت را حاکم آن شود.

فلسطینی‌ها عده‌ای اسرائیلی را به گروگان گرفتند

تل آویسو- خبرگزاری فرانسه- رویتر ساعت ۱۳:۳۰
مداد امروز به وقت تهران گروهی از فدائیان فلسطین به شهر
میت شعان» در نزدیکی مرز اردن در دره «بیساک» واقع در ۹۰
کیلومتری شمال اورشلیم حمله کرده و پس از اشغال یک خانه
بده زبانی اسرائیلی ها را به گروگان گرفتند.

نخستین گزارش ها حاکی بود که فدائیان چندین خانه اشغال کرده و خانواده‌های زیادی را به گروگان گرفتند. بهر نگارن نظامی اسرائیل گزارش دادند که بلافاصله پس از محله کماندوهای فلسطین صدای انفجارهای پیاپی و تیراندازی گوش رسید و اندکی بعد نیروهای امنیتی با شتاب به محل رانده و سددند.

رادیو اسرائیل گزارش داد که در خانه‌ای که توسط فدائیان
مغالب شد ظاهراً عده‌ای کشته و یازدهی شدند ولی از تعداد
بانیان هنوز اطلاعی به دست نیامده است.

اطلاعات

نایین

ویژه نامه اطلاعات شهرستان نایین

آماده چاپ پیشنهادات، انتقادات، آگهی تبریک و تسلیت عملکرد نهادهای و ادارات، آگهی های بازرگانی و خدماتی و چاپ عکس دانش آموزان ممتاز است.
نشانی: نایین، خیابان جانبازان، نبش کوچه شماره ۱۱
مدیر ویژه نامه: محمدفرزانیان محمدی ۰۹۱۳۷۰۷۰۶۵۰
طراحی و صفحه آرایی: فریبا شمس تلفن: ۰۳۱۴۶۲۵۲۳۱۴
پست الکترونیکی: MOHAMMAD_FARZANYAN@YAHOO.COM
لیتوگرافی و چاپ: شرکت ایرانچاپ (مؤسسه اطلاعات) ۰۲۱۲۹۹۹

چهارشنبه ۲۸ آبان ماه ۱۳۹۳ ضمیمه شماره ۲۶۰۲۳

سخنی از باب دل سوزی با مردم ولایتمدار نایین

جدایی و طلاق هستند؟ جایگاه بردباری و تحملی که دین در برابر مشکلات به آن سفارش کرده، کجاست؟

شاید تغییر شیوه های همسر یابی در سال های اخیر، توقعات زوجین از یکدیگر و تفاوت دیدگاه های آنها، نداشتن شناخت کافی و مناسب از اوضاع و احوال فرهنگی و شخصیتی یکدیگر، ورود فرهنگ بیگانه از طریق ماهواره و اعتیاد به انواع مواد مخدر صنعتی از عمده مشکلات بروز طلاق است، اما سوال این است آیا نمی توان از قواعد دینی و آموزه های فرهنگی گذشته برای همسر گزینی استفاده و از ابتدا بنایی محکم و استوار را پی ریزی کرد تا به دلایل گوناگون زندگی ها متلاطم نشوند و از هم نپاشند.

اسلام به زن توصیه می کند خودش را حتما برای شوهرش بیاراید و هنرهای خود را در جلوه های تازه برای شوهرش به ظهور برساند، رغبت های جنسی او را اشباع کند و در یک کلام چشم و گوش شوهرش را پر کند. از نظر اسلام جهاد زن خوب شوهر داری کردن است.

به شوهر هم توصیه کرده به زن خود محبت، به او اظهار و ابراز عشق و علاقه کند، محبت خود را کتمان نکند و بر خوردهایش در محیط بیرون پاک و بی آلودگی باشد.

اینها فقط قطره ای از دریای معارف بلند و کامل اسلام در حوزه تشکیل و بقای خانواده است. اینها را چقدر می دانیم، چقدر آنها را به کار می بندیم و در نابسامانی های زندگی چقدر به آنها مراجعه می کنیم؟

محمد خادمی - ریاست دادگستری نایین



کمتر از یک دهه قبل، طلاق پدیده ای مذموم به شمار می رفت و افراد تنها در شرایط بسیار سخت به آن فکر می کردند و در همین حالت هم آنقدر بازدارنده های قوی اجتماعی وجود داشت و شرایط جامعه به گونه ای بود که فرد را از فکر طلاق باز می داشت. بازدارنده هایی که ریشه در فرهنگ غنی اسلامی - ایرانی داشت.

حال چه شده است که افراد برای حل مشکلات زندگی خود کمتر به عالمان دین و دستورات دینی مراجعه می کنند؟ چرا با بروز کمترین مشکلات زوجین آخرین راه را از ابتدا بر می گزینند و به دنبال

سیمان سفید بنوید واحد تولیدی نمونه استاندارداستفهان شد

استاندار اصفهان ضمن تقدیر از واحدهای نمونه تولیدی - صنعتی، به این موضوع اشاره کرد که از سال گذشته علی رغم تأکید بر انجام استاندارد سازی مصالح ساختمانی با دقت ویژه، در این حوزه با وجود تمام تلاشها، به طور کامل موفق نبوده ایم. در این میان از بین واحدهای تولیدی مصالح ساختمانی تنها شرکت سیمان سفید بنوید موفق به دریافت تندیس و لوح «واحد نمونه استاندارد استان اصفهان» شد.



از ۸ هزار واحد تولیدی اصفهان، ۳ هزار واحد دارای پروانه استاندارد هستند و شرکت سیمان سفید بنوید تنها واحدی است که از میان واحدهای تولیدی مصالح ساختمانی استان اصفهان موفق به کسب عنوان تولیدی نمونه استاندارد شد.

در مراسمی که ۲۴ مهر ماه ۹۳ با حضور استاندار، ریاست سازمان استاندارد کل کشور، نمایندگان مجلس و تعداد دیگری از مسئولان استانی در سالن نگین نقش جهان برگزار شد، از واحدهای نمونه تولیدی استان اصفهان قدردانی به عمل آمد و به رسم یادبود لوح تقدیر و تندیس واحد نمونه استانی اهدا شد.



جناب آقای حاج مهدی بنویدی خیر و کار آفرین بزرگ استان:
کسب عنوان واحد تولیدی نمونه استاندارد استان اصفهان
را به شما و همکاران تبریک می گویم.

مدیریت سلامت جهانی مشاور نایین

مرکز نیکوکاری امام حسین (ع) شهرستان نایین

خیر الیه ما و صل لیلی المحتاج

بهترین احسان «مالی» آن است که به نیازمندان به آن برسد

امین نیکوکاران
یاور نیازمندان واقعی

مرکز نیکوکاری امام حسین (ع) شهرستان نایین به همت جمعی از مؤمنین بر اساس شعار «مردم برای مردم» و با هدف ایجاد پل ارتباطی بین خیرین عزیز و نیازمندان واقعی جامعه راه اندازی گردیده است و در پی آن است تا تمام تلاش خود را در جهت شناسایی نیازمندان واقعی شهرمان بعمل آورد و با مدیریت صحیح هدایای نقدی و غیر نقدی (نو و دست دوم) شما عزیزان را به دست آن ها برساند.

خیرین و نیکوکاران عزیز می توانند کمک های خود را بصورت ماهیانه یا موردی، بسته به توان مالی خود به این مرکز ارائه نمایند تا در اسرع وقت در اختیار محرومین و نیازمندان واقعی شهرمان قرارگیرد.

این مرکز با هدف رضایت خداوند و حفظ آبرو و اسرار نیازمندان عزیز با پیش گذاشته و بر اساس صداقت، مسئولیت پذیری و اطلاع رسانی شفاف خود، افزایش اعتماد مردمی را خواستار است و لذا در نظر دارد هرکاری را که مصداق کار نیک و نیکوکاری می باشد انجام دهد و با روی گشاده از همه ی عزیزان استقبال کند.

تا باشد از هر اقدام نیک ما چراغ خانه ای روشن بماند و دستی برای دعای خیر، آسمان را غرق لبخند کند.

تلفن تماس: ۰۳۱۴ ۷۲۶۰ ۴۶۲۵ سامانه پیامکی: ۰۳۱۴ ۷۲۶۰ ۴۶۲۵

شماره حساب: ۰۱۰۹۸۸۳۵۵۴۰۰۹ شماره کارت: ۶۰۳۷۹۹۱۸۹۹۵۱۵۹۲۲ نزد بانک ملی ایران (شعبه مرکزی نایین)

آدرس: نایین، خیابان جانبازان، خیابان تأمین اجتماعی، جنب مسجد و حسینیه امام حسین (علیه السلام)

ببینا منتظر نگاه گرم شما خیرین و نیکوکاران نیک اندیش هستیم

WEB: MNIKOOKARI-NAEIN.MIHANBLOG.COM

خبر های تصویری:

عزاداران حسینی، ظهر عاشورا، محله محمدیه ناین

مراسم خیمه سوزان در محله محمدیه ناین



سقای گروه تعزیه محمدیه



مراسم تعزیه، ظهر عاشورا، بافران



سقای گروه تعزیه بافران

ضایعه درگذشت پدر گرامیتان را از صمیم قلب تسلیت عرض می کنیم. خداوند متعال روح پاکش را با مولایش علی (ع) محشور نماید.

خانواده محترم:

مراسم چهلم مرحوم زمان: پنجشنبه ۲۹/۸/۹۳ از ساعت ۱۴ الی ۱۶ مکان: امامزاده سلطان سید علی (ع)

حاج قربانعلی مردانی

فرمانده پایگاه اصناف ناین - سایت خبری مفاخر ناین mafakhernaen.ir

نوبت سوم

تاریخ انتشار: چهارشنبه ۲۸/۰۸/۱۳۹۳

آگهی مزایده فروش شرکت تعاونی کشاورزی مرغداران منطقه ناین واقع در قطب کارگاهی عرصه ۲۰۰۱/۲۵ متر مربع و اعیان ۶۰۰ متر مربع با قیمت پایه ۴۷۵۵/۰۰۰/۰۰۰ ریال متقاضیان میتوانند از تاریخ انتشار آگهی تا تاریخ ۱۳۹۳/۰۹/۱۰ جهت دریافت اسناد مزایده به دفتر شرکت مراجعه و یا با تلفن ۰۹۱۳۱۲۳۰۰۶۵ تماس حاصل نمایند.

هیأت تسویه شرکت تعاونی کشاورزی مرغداران منطقه ناین

فانتزی سرگرمی کادویی

تخفیف ویژه

فوتپی و لوازم التحریر نیکین

مرکز پخش انواع لوازم آموزشی و کمک آموزشی توزیع کتب درسی هدایای جشن تولد و مدارس

نشانی: ناین کوچه پاساژ گل سرخ تلفن: ۴۶۲۶۰۰۲۸ - ۴۶۲۶۱۶۷۶ همراه: ۰۹۱۳۳۲۳۴۹۸۰

سومین سالگرد درگذشت:

مرحوم حسین پالک سرشت تسلیت باد.

سه سال که هیچ قرن همامی گذرد یادت همه فاصله ها را بدر در تک تک اجزای تنم می مانی جز آنکه مرا مرگ، به یغما ببرد

مدیر ویژه نامه روزنامه اطلاعات



از بذل محبت و ابراز همدردی کلیه عزیزانی که در مراسم پدری مهربان و دلسوز

خادم الحسین (ع) مرحوم حاج حیدر وهابی

شرکت نموده اند بی نهایت سپاسگزاریم.



از طرف فرزندان و خانواده وهابی



پرداخت ۵ میلیارد ریال وام خوداشتغالی به مددجویان اداره بهزیستی ناین

یارانه‌ها
- برگزاری دوره‌های آموزشی شغلی مددجویان و معلولین برای مددکاران
- شرکت رابط اشتغال در دوره‌های آموزشی استان
- ایجاد تعامل با سازمان فنی و حرفه‌ای برای آموزش جامعه هدف
- کارایی از طریق تعامل با دستگاه‌های دولتی، بخش‌های غیر دولتی و خصوصی
- شناسایی کارفرمایان متقاضی نیروی انسانی و سوق دادن تقاضای آنان به منظور جذب نیروی کار از بین جامعه هدف سازمان
معمار مقدم افزود: در سه ماهه اخیر ۵ میلیارد ریال وام خوداشتغالی برای توسعه و تجهیز طرح‌های اشتغال‌زا پرداخت شده است.

کفایی، توانمندسازی و عدم وابستگی جامعه هدف به حمایت‌های مالی مستقیم دولت است، به مرحله اجرا در می‌آورد.
سرپرست اداره بهزیستی ناین در گفتگو با خبرنگار اطلاعات این برنامه‌ها و طرح‌ها را به شرح ذیل اعلام کرد:
- شناسایی معلولین و مددجویان توانا و جویای کار و ثبت مشخصات آنان در بانک اطلاعاتی
- پرداخت تسهیلات خوداشتغالی از منابع موجود
- پرداخت حق بیمه سهم کارفرما و خویش فرمای معلولین و مددجویان
- پرداخت حق بیمه زنان سرپرست خانوار
- معرفی افراد واجد شرایط به منظور بر خور داری از مزایای بند (ب) ماده ۷ قانون هدفمند سازی



سازمان بهزیستی به منظور اشتغال و توانمند سازی مددجویان و معلولین تحت حمایت که از جایگاه ویژه‌ای برخوردارند برنامه‌ها و طرح‌های موثری را برای نیل به اهداف عالی که همانا خود

درخواست مساعدت رئیس شورای اسلامی شهرستان ناین از مسئولان استان اصفهان

۲۰ متری برای ارائه خدمات به ساختمان‌های بلند ویژه مسکن مهر شد. تامین بودجه و اجرای هر چه زودتر پروژه میدان امام رضا (ع) واقع در سه راهی مزرعه امام و گلزار محمدیه به منظور تسهیل راه دسترسی به ورزشگاه محمدیه و عبور و مرور ایمن برای شهروندان منطقه، همچنین پیگیری احداث سردخانه برای کشتارگاه ناین به منظور رعایت اصول بهداشتی و همچنین رفع مشکل سیستم فاضلاب کشتارگاه ناین تقاضای دیگر شورای ناین از مسئولان اصفهانی است.

حسن سلطانی رئیس شورای اسلامی شهرستان ناین از مسئولان استان اصفهان برای رفع مشکلات این شهرستان درخواست مساعدت کرد. وی از مدیریت اداره کل راه و شهرسازی خواست تا به منظور احداث پل عابر پیاده برای ساکنین مسکن مهر به صورت کوتاه مدت و همچنین احداث پل زیر گذر برای عبور و مرور وسایل نقلیه و عابر پیاده اقدام کند. همچنین از مدیریت ستاد بحران استان خواستار مساعدت برای تجهیز کردن آتش نشانی ناین و اهدا خودرو آتش نشانی بانردبان حداقل

برداشت زعفران در ناین آغاز شد

پیش بینی می‌شود در سال زراعی جدید در این شهرستان حدود ۲۱۰ کیلو گرم زعفران تولید شود. اسماعیل محمدی کارشناس مسئول اداره بهبود تولیدات گیاهی جهاد کشاورزی ناین به خبرنگار اطلاعات گفت:

برای بهبود کیفیت این محصول علاوه بر تشکیل کلاسهای آموزشی مدیریت علفهای هرز و برداشت اصولی و بهداشتی زعفران، به منظور اجرای اقتصاد مقاومتی با همکاری ناحیه مقاومت بسیج مبلغ ۴۴۰ میلیون ریال تسهیلات کم بهره در اختیار ۱۲ تن از کشاورزان قرار گرفته است.

کمک ۱۴۳ میلیون ریالی مردم ناین در ایام محرم برای بازسازی عتبات

سرای نو، نصر آباد و توابع، نیستانک، هندچوب، نرگور و توابع، جزن آباد، خاروان، وندیش و کجان جمع آوری شده است. وی افزود: همچنین در روز تاسوعای حسینی در شهر بافران، توسط عباس پور بافرانی یک قطعه دستبند طلا به ارزش پنج میلیون ریال برای حرم مطهر حضرت سیدالشهدا (ع) اهدا شد.
گفتنی است، تاکنون ۲۳ تریلر سیمان و کاشی از طرف خیرین ناین به عتبات عالیات ارسال شده است.

مردم ناین ۱۴۳ میلیون ریال برای بازسازی عتبات عالیات در ایام محرم کمک کردند. مجید حسن زاده مسئول ستاد بازسازی عتبات عالیات شهرستان ناین در گفتگو با خبرنگار اطلاعات بیان این مطلب افزود: این نذورات از سوی عزاداران در حسینیه‌های میدان بالای محمدیه، عاشوراگاه محمدیه، امام موسی بن جعفر (ع) هماباد، زندوان، بنوید سفلی، نوبهار، بنوید علیا، حسینیه و مسجد شهر بافران، روستاهای مزرعه امام، صاحب الزمان (عج)، باب المسجد، کلوان، پنجاهه، نوآباد،

فرماندار خور و بیابانک اعلام کرد:

شش کشته در سانحه تصادف رانندگی



حادثه به دلیل انفجار احتمالی مواد سوختی تانکر حمل کننده، جاده خور به طبس شش ساعت مسدود شد.
علی استوار از نیروهای راهور نیروی انتظامی، نیروهای امداد و نجات و راهداری خور و بیابانک که در این حادثه کمک کردند، تشکر کرد.

یک دستگاه خودروی پراید با ماشین حمل سوخت در ۵۰ کیلومتری جاده خور به طبس تصادف کرد که بر اثر آن شش نفر از سرنشینان دو خودرو جان باختند.
فرماندار خور و بیابانک، با بیان این خبر افزود: پس از تصادف برای جلوگیری از بروز هر گونه

توسعه و عمران ناین به بورس می‌رود

زمینه صنعت و با بهره‌گیری از سرمایه‌های مردمی و همچنین با اندیشه و هدف توسعه صنعتی در منطقه و حضوری فعال در عرصه تولید و بازارهای جهانی از اوایل سال ۱۳۷۷ فعالیت خود را با پیگیری‌های نماینده وقت «مهندس رضوی» آغاز کرد. در اولین گام، این شرکت با سرمایه گذاری مردمی، سازمان گسترش صنایع ایران خودرو و شرکت سایپو اقدام به احداث کارخانه تولید میل لنگ و میل بادامک (میل سوپاپ) در زمینی به مساحت ۵۰ هکتار و با زیر بنای تولید حدود ۲۰ هزار متر مربع کرد و با استفاده از فناوری روز دنیا و بهره‌گیری از دانش و تخصص کارشناسان ایرانی همکاری کارشناسان پژو فرانسه، ماشین آلات خطوط تولید را انتخاب و از بهترین و معروف ترین شرکت‌های اروپایی (آلمان، فرانسه، ایتالیا، اسپانیا و سوئد) انتخاب و خریداری کرده و به بهره‌برداری رسانده است.



نماینده شهرستان‌های ناین و خور و بیابانک و اعضای هیات مدیره شرکت توسعه و عمران ناین با دکتر صالح آبادی ریاست سازمان بورس و اوراق بهادار کشور، دیدار کردند. در این دیدار طباطبایی با تاکید بر رفع موانع موجود، از رئیس سازمان بورس کشور خواست تا در اولین فرصت نسبت به ورود شرکت توسعه و عمران ناین و پذیرش آن شرکت در بورس اقدام شود.

معرفی توسعه و عمران ناین

شرکت توسعه و عمران ناین در چارچوب اهداف نظام مقدس جمهوری اسلامی ایران در

مراسم عاشورای حسینی در ندامتگاه ناین برگزار شد

ریاست زندان ناین از برگزاری مراسم عزاداری سید و سالار شهیدان اباعبدالله الحسین (ع) و هفتاد و تن از یاران باوفای وی با حضور مداحان و سخنرانان در محل اداره زندان ناین، در دهه اول ماه محرم با حضور «صباغی» روحانی معرفی شده از طرف اوقاف و امور خیریه خبر داد.

مجتبی وزیری افزود: به همین منظور و با تصویب هیات امنای حسینیه چهل دختران ناین یک نوبت نذری (غذا برای مددجویان در ظهر عاشورا) در نظر گرفته و به زندان تحویل داده شد که جادار از اعضای هیات امنای حسینیه چهل دختران ناین قدردانی و تشکر کنیم.





بانک قرض الحسنه مهر ایران
نهاد بانکداری ناب اسلامی

الحمد لله
عمر الله حسین

خدمتی دیگر از بانک قرض الحسنه مهر ایران طرح اعطای تسهیلات به هیات های مذهبی

و صندوق های پس انداز خانوادگی

ضمن عرض تسلیت به مناسبت فرا رسیدن ایام محرم و شهادت سید و سالار شهیدان حضرت اباعبدالله الحسین (ع)، به اطلاع می رساند:

بانک قرض الحسنه مهر ایران به منظور ترویج سنت حسنه قرض الحسنه در بین هیات های مذهبی سراسر کشور و رفع نیازهای ضروری عاشقان به مکتب اباعبدالله الحسین (ع) اقدام به ارائه طرح صندوق های مذهبی نموده است.

شرایط و نحوه استفاده از طرح:

در این طرح تمامی هیات های مذهبی می توانند مدیریت نقدینگی صندوق های قرض الحسنه خود را به این بانک سپرده، تا فرآیند دریافت حق عضویت و پرداخت تسهیلات و دریافت اقساط به صورت کاملاً مکانیزه از طریق شعب این بانک صورت پذیرد.

همچنین به منظور افزایش توان تسهیلات دهی این هیات ها و تشویق و ترغیب اعضاء محترم هیات های مذهبی، علاوه بر پرداخت تسهیلات از محل منابع اعضاء، تسهیلات قرض الحسنه ای با نرخ **۴ درصد** نیز از طریق شعب بانک در سراسر کشور به افراد معرفی شده از طرف هیات ها اعطاء می گردد. هیات های مذهبی نیز که فاقد صندوق قرض الحسنه می باشند می توانند با افتتاح حساب در این بانک از مزایای طرح مذکور بهره مند شوند.

جهت کسب اطلاعات بیشتر به ۵۳۰ شعبه این بانک در سراسر کشور و یا به سایت بانک قرض الحسنه مهر ایران به آدرس www.qmb.ir مراجعه نمایید.

تلفن: ۴۶۲۵۹۵۷۲ - ۴۶۲۵۹۵۱۰

